

قدرت تجربه: آثار جنگ داخلی بر عدالت جویی از طریق اقامه دعوا

فریدریکه اشتالمن*

فهرست مطالب

۱. مقدمه
۲. ملاحظات روش‌شناختی درباره تحلیل آثار جنگ داخلی بر رویه‌های اقامه دعوا
۳. ارزش حق‌ها و منافع اقامه دعوا
۴. پیش‌شرط‌های دسترسی به نظام قضائی
۵. اثبات ادله و ارائه مدارک استحقاق‌ها و تعدیات
۶. حل و فصل اختلافات
۷. اجراء و حمایت
۸. نتیجه

۱. مقدمه

چالش‌هایی که وضعیت پس از جنگ در افغانستان برای دسترسی به نظام قضائی - از طریق اقامه دعوا - به وجود آورده‌اند، و تصدیق اهمیت محوری این دسترسی برای مشروعیت نظام

* خانم فریدریکه اشتالمن دانشجوی دکتری در مؤسسه مردم‌شناسی اجتماعی ماکس پلانک، هاله (ساله) (Halle, Saale) و عضو هیئت علمی در گروه مردم‌شناسی در پوهنتون مارتین لوتر کینگ هاله-ویتنبرگ (Halle-Wittenberg) است. وی عضو مدرسه بین‌المللی تحقیقاتی انتقام، میانجی‌گری و مجازات ماکس پلانک و مرکز مطالعات مردم‌شناسانه آسیای مرکزی است. او از جناب دکتر محمد راسخ برای تقبل زحمت ترجمه این مقاله بسیار سپاسگزار است.

اجتماعی-سیاسی در مقیاس وسیع، بخش عمده مباحثات را راجع به حاکمیت قانون در مطالعات حقوقی و سیاستگذاری‌های دهه اخیر افغانستان، شکل داده است.^۱ هدف من این است که از طریق ارائه بحثی پیرامون نظرات طرف‌های خصوصی در دعوا و رویه‌ها در این مباحثات شرکت کنم. بر اساس مطالعه میدانی مردم‌شناختی‌ای که در شهر بامیان میان سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ انجام داده‌ام، مشکلات عدالت‌جویی از طریق اقامه دعوا را در بستر زمانی پس از جنگ، تجزیه و تحلیل خواهم کرد.^۲

تردیدی نیست که جنگ داخلی گذشته، آثاری فزاینده برای امکان عدالت‌جویی از طریق اقامه دعوا به بار می‌آورد. یافته‌های من تأیید می‌کنند که پیش‌شرط‌های هر گونه حاکمیت قانون عبارتند از: امنیت ابتدائی در زندگی روزانه، و نیز نهادهای عمومی - که هم امکانات لازم را دارند و هم قادرند از حق در مقابل قدرت - هر جا که لازم باشد - حمایت کنند. همان اندازه که تأمین این پیش‌شرط‌ها چالش برانگیز است، تعجیبی ندارد که در بسیاری از بخش‌های افغانستان، حاکمیت صاحبان قدرت غلبه دارد و مردم شرایط موجود را از بنیاد ناعادلانه می‌دانند.^۳

البته شهر بامیان در این خصوص محیطی عجیب است. همان‌گونه که در این مقاله نشان خواهم داد، شرایطی که در آنجا در سال ۲۰۰۹ با آن مواجه شدم، همه معیارهایی را که معمولاً برای محیطی امن جهت اقامه دعوا مطرح‌اند، در حد فوق‌العاده‌ای تأمین می‌کرد. با این حال، گزارش‌هایی که از مردم در این شهر جمع‌آوری کردم، نشانگر یک توافق تقریباً عام است مبنی بر آن‌که از طریق اقامه دعوا هیچ امکانی برای مقابله موفق با کسانی که

۱. برای مروری اجمالی، برای مثال، نک:

Hatem Elliesie, 'Rule of Law in Afghanistan' (Understandings of the Rule of Law in various Legal Orders of the World, Freie Universität Berlin, 2011) <<http://wikis.fu-berlin.de/display/SBprojectoral/Afghanistan>>.

۲. از مؤسسه مردم‌شناسی اجتماعی ماکس پلانک، هاله (زاله)، آلمان و مدرسه پژوهشی بین‌المللی انتقام، میانجی‌گری، و مجازات ماکس پلانک برای حمایت فکری و مالی از این پژوهش سپاسگزاری می‌کنم.

3. See *Afghanistan Human Development Report: Bridging Modernity and Tradition and the Search of Justice* (Center for Policy and Human Development, UNDP, Kabul/Islamabad 2007).

قدرت بیشتری دارند - صرف‌نظر از شدت تعدی آنان -^۴ وجود ندارد. حتی برای من به‌عنوان فردی خارجی، آسان بود که دریابم این امر مشکلی مزمن است: درصد بالای اختلافاتی که رسیدگی نمی‌شدند، شاهدانی که جرأت صحبت کردن نداشتند، شورا‌های روستایی که از رسیدگی طفره می‌رفتند، ریش‌سفیدانی که طرف نسبتاً ضعیف را تحت فشار قرار می‌دادند تا برای حل و فصل اختلافاتش امتیازات بسیار سنگینی بدهد، بی‌پناهی و ناامیدی در میان قربانیان، و متخلفانی که آشکارا عدم امکان مجازات خود را به‌رخ می‌کشیدند. به من گفته شد که خطرات اقامه دعوا بسیار بیشتر از دستاوردهای احتمالی آن است. بسیاری از کسانی که با آنان صحبت می‌کردم، تا آنجا پیش رفتند که این دوره زمانی را «نه چندان متفاوت با دوران جنگ داخلی» ارزیابی می‌کردند، چرا که امکان عدالت‌جویی از طریق اقامه دعوا را نداشتند. با توجه به آنکه امنیت و آرامش در بامیان به آن اندازه بود که مردمان دیگر مناطق افغانستان، در خواب هم نمی‌دیدند، این ارزیابی‌ها مؤید آن هستند که دسترسی به نظام قضایی تا چه میزان برای ارزیابی کلی امنیت اهمیت دارد و نشان می‌دهند که نظام قضائی در وضعیت موجود عیبی اساسی دارد.

در مباحث بعدی چگونگی شکل‌گیری این ارزیابی‌ها از بی‌عدالتی‌های غلبه‌کننده را تجزیه و تحلیل می‌کنم. تمرکز بر ارزیابی‌ها و رویه‌های طرف‌های خصوصی به من این امکان را می‌دهد تا این پرسش را مطرح کنم که آیا انطباق با معیارهایی که معمولاً برای ایجاد حاکمیت قانون تعیین می‌شوند، می‌تواند برای ایجاد یک محیط مثبت، با هدف دفاع از حقوق افراد از طریق اقامه دعوا، کافی باشد یا خیر. نظر من این است که مشکلات عدالت‌جویی از طریق اقامه دعوا، لزوماً حاکی از (عدم) کارکرد نهادهای قضایی یا فقدان حمایت‌های هنجاری نیستند. در مورد بامیان، این ادعا را به میان خواهم آورد که بخش عمده بی‌عدالتی نظام‌مند غالب، به تجارب مردم در طی این جنگ‌ها، نزاع‌های داخلی و تغییرات مکرر و

۴. با توجه به رویکرد این مقاله، استفاده از اصطلاح «تعدی» به معنای ارجاع به تعریفی در نظام حقوقی خاصی یا مجموعه‌ای قانونی نیست، بلکه تابع نگاه طرف دعواست. بنابراین، این اصطلاح به هر فعل یا ترک فعلی اشاره می‌کند که به معنای نقض حق یا استحقاق مدعی حق، تفسیر می‌شود.

خشونت‌آمیز رژیم‌ها باز می‌گردد.

۲. ملاحظات روش‌شناختی درباره تحلیل آثار جنگ داخلی بر رویه‌های اقامه دعوا

این تحلیل بر داده‌هایی بنا شده است که از طریق همراهی نگارنده با طرف‌های دعوا در مدیریت دعوی خود، جمع‌آوری شده‌اند. هر چند این داده‌ها راجع به کارکرد نهادهای قانونی مرتبط نیز هستند، اما تمرکز اولیه تحقیق من بر پرسش از چگونگی و چرایی اقامه دعوی مردم - آن‌گونه که در عمل انجام می‌گیرد - و چگونگی تأثیر این رویه‌ها بر شکل‌گیری یک نظام سازمان‌یافته طرح دعوا است. از منظر تحقیق اجتماعی-حقوقی، هرگونه تلاش برای تجزیه و تحلیل مشکلاتی که طرف‌های خصوصی در عدالت‌جویی از طریق اقامه دعوا با آن مواجه می‌شوند، لزوماً باید همه عوامل^۵ را که به فرآیندهای تصمیم‌گیری آنان مربوط می‌شوند، دربرگیرد. بر این اساس، بیشتر سال را در بامیان به‌سر بردم تا روابط اجتماعی‌ای را که در دعوا و مشاجره مورد مذاکره هستند، درک کنم: یعنی نیازها و آرزوهایی که ارزش‌های مورد دفاع آنان را در دعوا شکل می‌دهند، و بیم‌ها و امیدهایشان - که همگی چگونگی برخورد بالقوه و بالفعل آنان را با موقعیت‌هایی که در آنها حقوق و استحقاق‌هایشان از سوی دیگران تضییع می‌شود، مقید می‌کنند.^۶

تحلیل دیدگاه‌های خصوصی همچنین مستلزم آن است که به‌جای محدود کردن تحلیل به قلمرو و مفاهیم یک نظام حقوقی خاص، نسبت به تکثری که درباره اصطلاحات روشن و قطعی، به شکل تجربی به دست می‌آید، منعطف باشیم.^۷ این امر با این نکته آغاز می‌شود

5. factors

۶. این مجال را به استاد راهنمای رساله دکتری‌ام، پروفسور دکتر کیت فون بندا-بکمن (Keebet von Benda-Beckmann) و پروفسور دکتر گونتر شله (Günter Schlee)، مدیونم و نیز به دکتر برترام ترنر (Bertram Turner) که به من اجازه داد ارزیابی‌های مربوط به امنیت شخصی‌ام را خود انجام بدهم و از این‌رو فرصت اختلاط روزانه با مردمی را بیابم که در خصوص آنها تحقیق می‌کنم. با این حال، این فرصت را مدیون مردم بامیانم که نه تنها از من حفاظت کردند، بلکه به من اجازه دادند وارد محیط اجتماعی‌ای بشوم که در آنجا ناکامی و خشم بروز پیدا می‌کردند، مقصّر شدن و قربانی شدن پذیرفته می‌شدند و راهبردها مورد بحث قرار می‌گرفتند و برنامه‌ریزی می‌شدند.

۷. برای بحثی درباره تکثرگرایی حقوقی (legal pluralism) همچون مفهومی حساسیت برانگیز (sensitizing)، نک: Franz von Benda-B Eckmann, 'Who's Afraid of Legal Pluralism' (2002) 34(47) Journal of Legal Pluralism and Unofficial Law 37.

که بپذیریم، طیف وسیعی از مفهوم‌سازی در خصوص دعاوی امکان‌پذیر است. از این‌رو، هر موقعیتی را که در آن طرف (الف)، ادعایی علیه طرف (ب) مطرح می‌کند، و طرف (ب) این ادعا را نمی‌پذیرد، دعوا می‌انگارم، فارغ از آنکه چگونه و کجا این ادعا صورت‌بندی شده یا برای طرح آن به کدام هنجار قانونی استناد شده است.^۸ این تعریف به من اجازه می‌دهد تا فرایندها و رویه‌هایی را که پیش از ورود هر نهاد ثالثی، اتفاق می‌افتند، بررسی کنم. با این پرسش بنیادین آغاز می‌کنم که آیا طرفی که ادعای او رد شده است، تصمیم می‌گیرد به دفاع از حق خود ادامه دهد، یا ادعا را مسکوت بگذارد و یا نهایتاً از آن اعراض کند. این فرایند و رویه احتمالاً این گزینه را دربر دارد که در جریان رسیدگی، دعوا ممکن است تغییر نماید یا بعد از اعلان مجازات یا حل و فصل تداوم یابد.^۹

از لحاظ نظری، این تعریف موسّع از دعاوی، دعاوی میان طرف‌های عمومی و خصوصی را نیز دربر می‌گیرد. اما با توجه به آنکه تعدّی اشخاص به حقوق یکدیگر مهم‌ترین مسأله مورد توجّه کسانی بود که با آنان صحبت می‌کردم، تحلیل زیر را به همین گروه محدود می‌نمایم. رویه اقامه دعوا - که بر اساس منافع و نهادهای خاص خود شکل گرفته است - روابط اجتماعی خاصی را در آن موقع تشکیل می‌داد که هم‌زمان در روابط اجتماعی بنیادین میان طرف‌های دعوا جای داشت و با آن شکل می‌گرفت. پویش^{۱۰} دعوا، بسته به آنکه آن روابط بنیادین روابط میان زن و شوهر، همسایگان، یا غریبه‌هایی (که تصادفاً به یکدیگر برمی‌خورند) باشند،

۸. این نکته برگرفته از تعریفی است که در منبع زیر آمده است:

P.H. Guliver, 'Case Studies of Law in non-Western Societies: Introduction', in Laura Nader (ed), *Law in Culture and Society* (University of California Press, Berkeley, Los Angeles and London 2002) 11-23, at 14.

ولی این قید گالیور را حذف کرده‌ام که بر این باور است که چنین اختلافی باید وارد عرصه عمومی شده باشد، چرا که مشاهدات من در افغانستان بیشتر این ادعای میلر و سارات را تأیید می‌کند که «عمده تجارب مربوط به فرایند رسیدگی به دعوا در هر جامعه‌ای، از دعاوی‌ای تشکیل می‌شوند که دارای وجه عمومی نیستند»، نک:

Richard E. Miller and Austin Sarat, 'Grievances, Claims, and Disputes: Assessing the Adversary Culture' (1980) 15(3-4) *Law & Society Review* 525, at 528.

9. See Keebet von Benda-Beckmann, 'Streit ohne Ende', in John Didson (ed), *Das Anthropologische Projekt* (Universitätsverlag, Leipzig 2008) 133-149, at 143; Lynn Mather and Barbara Yngvesson, 'Language, Audience, and the Transformation of Disputes' (1980) 15(3-4) *Law & Society Review* 775-822.

10. dynamics

بسیار متفاوت خواهد بود. آشکارا، کنشگران^{۱۱} یا نهادهای ثالث دیگری می‌توانند بر روابط موجود در دعوا (اغلب برای پی گرفتن منافع خود) تأثیر بگذارند، درست به این دلیل که سعی می‌کنند بر روند دعوا تأثیر بگذارند.^{۱۲}

همچنین بحث را در چارچوب توجه به امکان عدالت‌جویی میان طرف‌های خصوصی، به گزارش طرف‌هایی محدود می‌کنم که خود را از لحاظ قدرت، ضعیف‌تر می‌دانستند. این پرسش که آیا طرف‌های ضعیف‌تر امکان عدالت‌جویی از طریق اقامه دعوا را دارند، نه تنها آزمونی قابل اتکاء برای ارزیابی عدالت است، بلکه شامل ادعای رایج در مورد بی‌عدالتی گسترده‌ای می‌شود که در بامیان با آن مواجه شدم، یعنی نبود مجالی برای استیفای عدالت از طریق اقامه دعوا در مواردی که قربانی قدرت کمتری در مقایسه با متعدی دارد.

تحلیل چگونگی ارتباط یافتن تفاوت اشخاص با ارزیابی‌های مربوط به بی‌عدالتی، مستلزم رویکردی روش‌شناختی است که با تفکیک برخی وجوه از یکدیگر، به چنین برداشتی از بی‌عدالتی نظام‌مند، و رای ناکامی‌های فردی با مشکلات ویژه فراوان برآمده از ادعاهای خاص مربوط به حقوق، منتج می‌شوند.^{۱۳} برای تأمین این رویکرد، روش نامعمول تحلیل شرایط اقامه دعوا در دوران پس از جنگ را - با تمرکز بی‌دردسر بر سناریوهای موجود در دعاوی - پیش گرفته‌ام.^{۱۴} به این ترتیب، در بحث زیر پس از گفتگو با پاسخ‌دهندگان و جلب

11. actors

۱۲. تمسک دولت به حقوق جزاء و مجازات‌های آن می‌تواند افراطی‌ترین مورد در ارتباط با تأثیرات آن بر روابط اولیه موجود در دعوی میان اشخاص باشد.

۱۳. یک نمونه برای چنین مورد خاصی می‌تواند تعاریف رقیب از جرم تجاوز به عنف، مشکلات گوناگون رویه‌ای در عدالت‌جویی در این باره، و ارزش‌های اجتماعی متعارضی باشد که بر آن حاکم هستند. برای بحثی مفصل، نک: *Silence is Violence: End the Abuse of Women in Afghanistan* (UNAMA/UNHCR, 2009) <www.ohchr.org/documents/press/vaw_report_7july09.pdf>.

۱۴. مردم‌شناسان حقوقی دیر زمانی است که هشدار داده‌اند که در پی «دعای پُردردسر» گشتن می‌تواند تصویری مُنکسر از فهم ما از یک نظام ارائه بدهد، بنگرید به منبع زیر که این نکته را به دهه ۱۹۲۰ باز می‌گرداند:

Keebet von Benda-Beckmann, 'The Environment of Disputes', in W.M.J. van Binsbergen (ed), *The Dynamics of Power and the Rule of Law: Essays on Africa and Beyond* (LIT, Münster 2003) 235-245, at 236.

با این حال، برداشت من آن است که در بررسی دوره‌هایی که «غیرعادی» و فی‌نفسه مشکل‌دار اعلام شده‌اند، مانند دوره‌های پس از جنگ، موارد «معمولی و عادی» کمتر جلب توجه می‌کنند.

نظر موافق کنشگران نهادی، از میان حوزه‌هایی اصلی - که بر دسترسی به عدالت از طریق اقامه دعوا تأثیر می‌گذارند - سناریویی را برگزیدم و پیگیری کردم که از حیث عدالت برای بحث در خصوص آن با کمترین مشکل مواجه باشد.

کم مشکل‌دارترین دعوا-سناریوهایی که در این ارتباط یافتیم، دعاوی مربوط به ادعاهای خصوصی نسبت به مالکیت زمین میان مردان بالغ از خانواده‌های گوناگون بود. همگان علی‌الاصول بر حقوق مربوط به زمین - که از طریق ارث یا قرارداد منتقل شده بودند -^{۱۵} توافق داشتند، درست همان‌طور که قبول داشتند که افراد باید سلطه کامل و شخصی بر آنها داشته باشند. از این رو، دعاوی احتمالی درباره آنها کمتر ناشی از آن بود که صرفاً اقلیتی از حقوق خود آگاه نبودند و یا آن را به رسمیت نمی‌شناختند.^{۱۶} مقررات عرفی در بیان حق‌های مربوطه، نه تنها مفصل و پیچیده‌اند بلکه از لحاظ محتوایی نیز چندان تفاوتی با قانون یا فقه سنتی ندارند. بنابراین، انواع مختلف تکرّری حقوقی که می‌توانند بالقوه چالش‌برانگیز باشند،^{۱۷} مانند فقدان توافق عملی بر سلسله مراتب هنجارها یا تنوع هنجاری مربوط به جنگ در حوزه‌های اجتماعی -^{۱۸} نقشی ناچیز ایفا نمودند. تقریباً هیچ خانواده‌ای ندیدم که شکایتی

۱۵. برای بحثی مفصل درباره انواع گوناگون انتقال قانونی زمین و مقررات قانونی مربوط به آن، نک: Conor Foley, *A Guide to Property Law in Afghanistan* (Norwegian Refugee Council, Oslo 2005), at 69.

۱۶. سهم دختر از ماترک نمونه‌ای است برای حقوقی که صرفاً اقلیت‌ها از آن آگاهند و به رسمیت می‌شناسند و لذا از حمایت اجتماعی

بسیار کمتری برخوردار است. برای بحثی کلی درباره اهمیت آگاهی از حقوق در فرایندهای اقامه دعوا، نک: William Flestiner, Richard Abel, and Austin Sarat, 'The Emergence and Transformation of Disputes: Naming, Blaming, Claiming...' (1980) 15(3-4) *Law & Society Review* 631.

دایره نفوذ کوشش‌های جاری در مبارزه برای آموزش و آگاهی حقوقی ممکن است استثنائی باشند، اما تاریخ سیاست‌های حقوقی در افغانستان مثال خوبی است برای آنکه نشان دهد که تأثیر تغییر حکومت‌ها بر چنین مبارزات آموزشی‌ای چگونه است. مبارزات نوسازانه از سوی امان الله شاه می‌تواند از اولین نمونه‌ها باشد، نک:

Asta Olesen, *Islam and Politics in Afghanistan* (Curzon Press, Richmond 1995), at 111.

۱۷. برای بحثی کلی در باب تکرّری حقوقی به مثابه مشاهده‌ای تجربی - که امری غیر معمول نیست و به ارزیابی‌های بی‌عدالتی منتج نمی‌شود - بنگرید به منبع زیر که در پاورقی‌های پیشین معرفی شده است: Franz von Benda-Beckmann ۲۰۰۲

۱۸. این نکته که حوزه‌های اجتماعی خاص، هنجارهای خاص خود را ایجاد و الزام می‌کنند، پدیداری جهانی و معمول است (برای نمونه، نک: Sally Engel Merry, 'Legal Pluralism' (۱۹۸۸) ۲۲ *Law & Society Review* ۸۶۹, at ۸۷۸). آنچه که مذاکرات در باب حقوق را گاه در بامیان مشکل می‌کرد عبارت بود از: تفاوت‌های عمیق اجتماعی کردن قانون و انتظارات هنجاری میان کسانی که در حوزه اجتماعی مشابهی مانند روستا یا حتی خانواده بودند.

راجع به حق و حقوقش مربوط به زمین نداشته باشد. این امر بیانگر آن است که این سناریوی دعوا، دغدغه‌ای متداول و شایع است و به من اجازه می‌دهد تا الگوهای غالب را از لحاظ کمی طرح کنم.

چنین رویکردی بسیاری از جرائم پیچیده‌تر و شکایت‌های غیرعادی را که در طول جنگ رخ دادند، کنار می‌گذارد. در این صورت، پس چگونه می‌توان از لحاظ تحلیلی آثار پایدار جنگ را از الگوهای عدالت و بی‌عدالتی - که قدیمی‌تر از جنگ هستند یا رژیم کنونی آنها را ایجاد کرده است - تشخیص داد؟

سوی پیامدهای ساختاری آشکار جنگ، مانند بازگشت پناهندگان و اجتماعات آواره داخلی، یا رژیم بین‌المللی اداره‌کننده «بازسازی» (که دو نمونه از نمونه‌های بسیاری)، به نظرم قابل اعتمادترین پاسخ را می‌توان با تجزیه و تحلیل ملاحظات مردم - که منتهی به رویه‌های اقامه دعوا شده است - پیدا کرد. بحث زیر نشان می‌دهد که تجارب گذشته نه تنها انتظارات از آینده را شکل می‌دهند، بلکه برای پیش‌بینی ضروری آثار بلندمدت بالقوه، و آثار جانبی راهبردها و رویه‌های اقامه دعوا نیز بسیار لازمند. همچنین، نشان خواهد داد که گاه مردم برای ارزیابی زمان حاضر، صریحاً به تجاربی که در دوران جنگ داشتند ارجاع می‌دهند - آن‌هم در همه مواردی که می‌توانند از این طریق بر جریان دعوای تأثیر بگذارند.^{۱۹}

۳. ارزش حق‌ها و منافع اقامه دعوا

مردم نه به خاطر نقض یک حق بلکه به دلیل ارزش‌های مرتبط با آن حق و امتناع طرف دیگر از به رسمیت شناختن آن حق، اقامه دعوا می‌کنند. این ارزش‌ها، منافع مرتبط با دعوا را تعیین نموده و به مثابه مرجع حل و فصل موفقیت‌آمیز، ایفای نقش می‌کنند. این ارزش‌ها و منافع متعاقب آن در اقامه دعوا، به نظر چندلایه می‌آیند. مسأله زمین نه تنها به بقای فیزیکی انسان، بلکه به ماندگاری اجتماعی او نیز مربوط می‌شود. زمین نه تنها به تولید غذا، تغذیه حیوانات،

۱۹. برای بحثی عمیق در مورد کیفیت موقتی فاعلیت (agency) و ساختار (structure)، نک:

Mustafa Emirbayer and Ann Mische, 'What is Agency?' (1998) 103(4) The American Journal of Sociology 962.

پرداخت هزینه‌های لازم برای مراقبت بهداشتی، یا سرمایه‌گذاری در هر آنچه که مهم به نظر می‌آید، کمک می‌کند، بلکه با توجه به هزینه‌بردار بودن ازدواج‌ها، انجام تعهدات اجتماعی، و سرمایه‌گذاری در روابط اجتماعی، این درآمد حاصل از زمین است که همه این هزینه‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها را مطمئناً تأمین می‌کند. از آنجا که زمین محدودترین اما در عین حال باثبات‌ترین سرمایه است - قابل اعتمادترین شاخص قدرت نسبی در اجتماع نیز محسوب می‌شود.^{۲۰} با این حال، از این موضوع مهم‌تر آن است که مالکیت زمین به‌مثابه شرط تعلق کامل به یک مکان و یا یک اجتماع شمرده می‌شد؛ برای مثال، هیچ قاعده مکتوبی نیافتیم که براساس آن فرد باید مالک زمین باشد تا به عضویت شورای انکشاف اجتماعی انتخاب شود. با این حال، مکرر به من می‌گفتند: «بین، این شواری روستایی است. فرد نمی‌تواند بدون مالکیت زمین [به عضویت این شورا] انتخاب شود. فقط اعضای روستا می‌توانند انتخاب شوند».

در ارزیابی زمین، ارزش‌های آن را خصیصه‌هایی بلند مدت در نظر می‌گیرم. اما، با ارجاعاتی به تجارب اخیر در جنگ داخلی نیز مواجه شدم، یعنی زمانی که زمین قابل اتکاءترین منبع برای بقاء در دوران هرج و مرج بوده است. زمین آسان‌ترین منبع برای تبدیل شدن به سرمایه اجتماعی، نیروی انسانی، و دسترسی به صاحبان قدرت در رده‌های بالای سلسله مراتب نظامی بود. بنابراین، زمین دسترسی به سلاح، و حمایت طرف‌های جنگ را فراهم می‌آورد، یا می‌توانست خدمت سربازی - و احتمالاً مرگ فرزند پسر - را بخرد.

با این همه، امتناع متخلف از به رسمیت شناختن ادعاهای مربوط به حقوق زمین، نه تنها به معنای تهدید همه این انواع حمایت‌ها و تأمین‌ها بود، بلکه آشکارا خودداری از قبول فرد قربانی به‌مثابه صاحب آن حقوق نیز به حساب می‌آمد، که به خودی خود یک توهین تلقی می‌شد. از آنجا که در افغانستان مردان مسئول حمایت از اموال خانواده محسوب می‌شوند،

۲۰. برای بحثی درباره رابطه مستقیم میان بی‌زمینی و فقر، برای نمونه، نک:

Liz Alden Wily, Land Relations in Bamyan Province (Afghan Research and Evaluation Unit (AREU), Kabul 2004) <www.areau.org.af/UpdateDownloadHits.aspx?EditionId=179&Pdf=401E-Land%20Relations%20in%20Bamiyan-CS-print.pdf>, at 66.

بیشترین تأثیر این تعدیات نیز بر آنان خواهد بود.^{۲۱} قربانیان، با دفاع از ادعاهای خود نسبت به حقوق‌شان، نه تنها می‌خواستند این را بفهمانند که تعدی عبث خواهد بود - تا دیگران را از پیروی از الگوی فرد تعدی‌کنند باز بدارند - [بلکه] همچنین نیاز به اثبات این مسأله داشتند که فرد، احترام جایگاه اجتماعی خاص، و نقش خود را کسب می‌کند، و این امر مستلزم آن است که فرد بخواهد از حقوق خود با هر وسیله ممکن دفاع کند.^{۲۲} از این رو، کوشش برای دفاع از حقوق، نه تنها موضوعی مادی و بین‌الاشخاصی است، بلکه بُعدی عمومی نیز دارد. بسته به روابط موجود میان قربانی و متعدی، وزن چنین تعدی‌ای نسبت به متعلقات و جایگاه اجتماعی فرد به‌عنوان فردی صاحب‌حق، به‌آسانی بُعدی سیاسی پیدا می‌کند. نه تنها توزیع زمین، مسئله‌ای سیاسی است - و همواره نیز چنین بوده است -^{۲۳} بلکه گذشته افغانستان و بامیان پُر است از حوادثی که طی آنها، تبعیض‌های ایدئولوژیک، قومی، یا دینی، منجر به مشکلاتی جدی نسبت به حق بر زمین می‌شده‌اند. هزاره بودن در دوره حکمرانی عبدالرحمان، کمونیست بودن در دوره حاکمیت شورای انقلاب، یا تاجیک بودن در دوره‌ای که حزب وحدت بر این ولایت سلطه داشت، فقط چند نمونه از روابط خصومت‌آمیز، به معنای تجربه به‌مخاطره افتادن حق بر زندگی کردن به دلیل تعلق به گروهی خاص است. شایع‌ترین نماد این آزار و اذیت گروهی که با آن مواجه شدم، عبارت بود از رانده شدن از زمین پدری و لذا انکار متعلق بودن به آن مکان.^{۲۴} با توجه به تنوع نمادهای هویتی - که طرف‌های

۲۱. در بامیان تفاوت عمده‌ای در این برداشت جنسیتی در میان گروه‌های نژادی و دینی نیافتم. برای تحلیلی قدیمی اما مفصل در مورد پشتونوالی، نک:

Willi Steul, *Paschtunwali. Ein Ehrenkodex und seine rechtliche Relevanz* (Franz Steiner, Wiesbaden 1981), at 137.

۲۲. افراطی‌ترین نمونه این نوع نگرش به دارابودن حقوق که با آن مواجه شدم، این بود که اگر مردی نخواهد و قادر نباشد از حقوق خود دفاع کند، حقوق مذکور را کسب نمی‌کند. با این حال، این نگرش متعلق به اقلیت بود و اگر هرگز متعلق به اکثریتی بوده باشد، این واقعیت را فرض می‌گیرم که همه افراد توانا نبودن در دفاع از زمین خود را در مقطعی از جنگ داخلی تجربه کرده‌اند که باید اهمیت اجتماعی آن توقع را تضعیف کرده باشد.

۲۳. اهمیتی که سیاست‌های مختلف توزیع زمین برای ارزیابی رژیم‌ها دارند، به طور کلی در روش بیان تاریخ ظاهر می‌شود که - آنطور که به من می‌گفتند - اغلب همراه با تغییر سیاست‌های زمین بوده است. همچنین، گروه‌های قومی در بامیان اغلب بر اساس روش دسترسی‌شان به زمین توصیف می‌شدند، نه بر اساس خصائص رسمی‌تر مانند زبان، نَسَب، یا وابستگی فرقه‌ای.

۲۴. این امر بدان معنا نیست که آن اقدام درندکارترین تجربه آزار و اذیت بوده است. به نظر، از دست دادن عزیزان یا قربانی تجاوز به

دعوا ممکن است در آنها متفاوت باشند - و مرزهای گوناگون گذشته - که این نمادها با آنها اتحاد یافته‌اند - دعاوی بین‌الاشخاصی را می‌توان به آسانی به مثابه حادثه‌ای دیگر در تاریخ طولانی مُقَصِّر و قربانی واقع شدن فهمید، حتی اگر قطعه واقعی زمین پیش‌تر جزئی از آن داستان نبوده باشد.^{۲۵} بنابراین، نه تنها تجارب جنگی ارزش اسمی زمین را شکل می‌دهند، بلکه در سنجش بی‌حرمی به حقوق افراد نسبت به زمین نیز انعکاس می‌یابد.

به این ترتیب، ارزش‌هایی که در تعدی به حقوق زمین به مخاطره می‌افتند، هم دارای ارزش عاطفی یک دوره طولانی بی‌عدالتی در گذشته‌اند، و هم توان تأثیرگذاری بر آینده بلندمدت بقای اقتصادی و اجتماعی فرد را دارند. این امر به نوبه خود نشان می‌دهد که احتمالاً چه موانع بزرگی بر سر راه قربانیان تعدی وجود خواهد داشت، چنانچه از کوشش برای دفاع از حقوق خود و مطالبه عدالت خودداری کنند. با بحث از ارزیابی شرایط اولیه امکان عدالت‌جویی از طریق اقامه دعوا در قسمت‌های بعدی این مقاله، می‌کوشم تا نشان بدهم که چرا با این حال بسیاری از افراد از پیگیری ادعاهای مربوط به حقوق خود امتناع می‌کنند.

۴. پیش‌شرط‌های دسترسی به نظام قضایی

صرف‌نظر از میزان اهمیت حقوق مربوط به زمین، و میزان هزینه دفاع از آنها، اقامه دعوا در درجه نخست مستلزم وجود حداقلی از امنیت است.^{۲۶} اگر یک مدعی، شاهد، قاضی، ریش‌سفید، یا ملا، صاحبان قدرت را سرزنش کرده یا علیه آنها ادعایی اقامه نماید^{۲۷} و بدین‌خاطر با خطر مرگ مواجه شود، هیچ جایی برای استدلال به نفع حقوق یا دفاع از آنها

عنف گروهی بزرگ واقع شدن، آسیب بیشتری وارد می‌کند، اما درست به همین دلیل نیز به دشواری ابراز و به آن اشاره می‌شود.

۲۵. تصاحب غیرقانونی زمین، یکی از چند جرمی است که در طی این جنگ‌ها اتفاق افتاده است، که در واقع می‌توان آن را اثبات و تا حدی جبران کرد. برداشت من این بود که این امر به همین دلیل نه تنها تبدیل به نماد، بلکه در واقع به جانشین عدالت‌جویی برای دیگر جرائم ارتكابی در دوران جنگ‌های داخلی تبدیل شده است.

۲۶. برای بحثی کلی درباره مورد مشکلات مربوط به شرایط اولیه حاکمیت قانون در افغانستان، نک: Whit Mason, 'Introduction', in Whit Mason (ed), *The Rule of Law in Afghanistan: Missing in Inaction* (Cambridge University Press, 2011) 1-12; Michael Hartmann, 'Casualties of Myopia', in Whit Mason (ed), *The Rule of Law in Afghanistan: Missing in Inaction* (Cambridge University Press, 2011) 172-204.

۲۷. در تعریف مردم‌شناختی، دعوا باید هر دو را داشته باشد: سرزنش و ادعا.

باقی نمی ماند. از نوع صحبت کردن مردم در مورد گذشته، روشن بود که چگونه این امنیت حداقلی، به هیچ روی تأمین نبوده است. موقعیتی که در بامیان در سال ۲۰۰۹ با آن مواجه شدم، در مقایسه با دیگر بخش های افغانستان کاملاً متفاوت بود؛ شهر به جزیره ای امن شبیه بود.^{۲۸} با این حال، [نباید از یاد برد که] قدرت و ترس از انتقام خشونت آمیز، می تواند شکلی خاموش به خود بگیرد و قضاوت در این خصوص دشوار است. از یک سو، مردم به سختی نزد غریبه ای اعتراف می کنند که برای مثال همسایگان شان قدرت ترساندن آنان را داشته اند. همچنین، این واقعیت که نرخ جرایم در آمار جزایی پایین است، می تواند صرفاً به این معنا باشد که مردم جرایم را گزارش نمی دهند. در واقع، از بسیاری حوادث آگاهم که گزارش نشده اند. از دیگر سو، مقام های مسئول نمی خواهند با پذیرش این موضوع که از انجام وظیفه خود خوفناک بوده اند، شأن و شهرت حرفه ای خود را به خطر بیاندازند. البته موارد زیر را در زمره استدلال های اقناع کننده برای وجود حس امنیت در زندگی روزانه به حساب می آورم: مثلاً این واقعیت که شوهران به همسر و فرزندان خود اجازه می دادند بدون همراهی مرد - حتی پس از غروب آفتاب - برای دیدار خویشان، به اینجا و آنجا بروند؛ یا اینکه قربانیان بدون هیچ نگرانی آشکاری از تعدیات ادعایی، شکایت می کردند؛ و سرانجام اینکه هیچ کسی هیچ گاه ادعا نکرد که جناح های نظامی لحظه ای امنیت عمومی را تهدید کرده باشند.

این محیط امن، در مقایسه با دیگر مناطق و شهرها، چندین ویژگی داشت. یکی آنکه بامیان صنعت عمده تولید تریاک نداشت. منابع دیگر نیز آنقدر کمیاب بودند که به نظر می رسید هیچ متجاوز بالقوه ای انگیزه کافی برای به چالش گرفتن سلطه دولت بر ولایت نداشته باشد. البته به نظرم عامل مؤثرتر برای حفظ امنیت در حوزه نظم عمومی و زندگی روزانه، آن بود که همه گروه های محلی قبلاً متخاصم، درباره آتش بس محلی توافق داشتند. این امر دستاوری بزرگ است، زیرا موجب می گردد که در زندگی روزانه، شبکه متراکم مقصّر و قربانی بودن را -

۲۸. این واقعیت که من، یک زن تنهای خارجی، می توانستم در خانه ای خصوصی بدون سیم خاردار یا دیوارهای اضافی زندگی کنم، آزادانه به این طرف و آن طرف بروم، با فرستادگان ادعایی طالبان دیدار کنم و لازم نبود که حمایت هیچ یک از طرف های جنگ داخلی را جلب می کردم، بلکه می توانستم افرادی از همه طبقات، قومیت ها، و گروه های دینی را ملاقات و پذیرایی نمایم، امری استثنایی بود. اما در جایگاه فردی خارجی قطعاً موقعیتی متفاوت داشتم و همه دلایل ممکن برای امنیت می توانست وجود داشته باشد.

که هر کس در دوران جنگ داخلی ناچار جزئی از آن بود - نادیده بیانگارد. این امر با اجماعی درباره گذشته مشترک همه - یعنی قربانی بودن آنها - ممکن گردید، که ایجاد علقه‌ای مشترک را - که حقیقتاً تک‌تک اشخاص صادقانه به آن باور داشتند - با وجود همه خطوط فارق و تنفر در گذشته ممکن می‌کرد. به منظور بیان این مطلب که مسئولیت رنج‌های گذشته برعهده کیست، روایت عمومی این بود که کسانی که «واقعاً مقصر» بودند، یا مرده‌اند یا بامیان را ترک نموده‌اند. ملاحظات گوناگون موجب شکل‌گیری این توافق در خصوص گذشته شدند؛ برای نمونه، تفکیک پیامدهای مضر این جنگ‌ها و تعیین مسئولیت اعمال گذشته - به نحوی که بتوان بر سر آن توافق کرد - می‌توانست به‌غایت دشوار باشد. این کارها نه تنها دشوار بود، بلکه خطرناک نیز بود، زیرا هر گونه اقدام برای بررسی و تحلیل گذشته، می‌توانست به شکل‌گیری مرزبندی‌های گذشته و جمع‌هایی از افراد دل‌مشغول [نسبت به گذشته] در قامت یک گروه^{۲۹} انجامیده و بدین‌سان امنیت همگان را به یک اندازه به‌خطر بیندازد.

از لحاظ نظری مسئولیت حفظ این آتش‌بس بر عهده همگان بود، اما در عمل بر عهده کسانی قرار داشت که می‌توانستند به تشنج و درگیری پایان بدهند. این افراد معمولاً اعضای بسیار مهم و مؤثر خانواده‌ای بزرگ بودند. اینان نوعاً همان‌هایی بودند که بدون توجه به سن‌شان برای عضویت در شورای انکشاف اجتماعی انتخاب می‌شدند. در محل، ایشان را ریش سفید خطاب می‌کنند و در ادبیات انگلیسی بزرگان^{۳۰} خوانده می‌شوند. اینکه دقیقاً چه کسانی وظیفه فرونشاندن اختلافی را بر عهده می‌گرفتند - درست همانند نقش قانونی آنها به مثابه مجریان قانون عرفی و حل و فصل‌کنندگان اختلافات - تا حد زیادی به خود اختلاف مورد نظر و رابطه ریش سفیدان با طرف‌های درگیر بستگی داشت.

این آتش‌بس در سایه تساهل نهادهای دولتی و حضور قدرت خارجیان تداوم یافت. دست‌کم والی بامیان در آن زمان، حبیب‌ا سرابی، به مثابه نماینده نخبگان حاکم، جدی گرفته

۲۹. برای تفاوت میان جمع و گروه، و پوشش شکل‌گیری گروه، نک:

Rogers Brubaker, 'Ethnicity Without Groups' (2002) 43(2) European Journal of Sociology 163.

شد. به من گفتند که طرف‌های قبلی جنگ و صاحب‌منصبان آنان هنوز قدرت را در دست دارند، اما هیچ یک از آنان مدعی نبود که این افراد امنیت روزانه را به خطر می‌اندازند یا می‌توانند چنین کنند. «آنان در حال حاضر نمی‌توانند کاری بکنند، حکومت بسیار قوی است.» مردم نظامیان تیم بازسازی ولایات - به رهبری نیوزیلند - را برای «حفاظت از خود و ترس آنها، علیرغم این حفاظت» تمسخر می‌کردند، اما دستگاه امنیتی دولت را برای داشتن توان کافی جهت کنترل حداقلی جدی می‌گرفتند. این مسأله که از مردم - در تهدیدهای روزانه‌شان - می‌شنیدم که خطاب به یکدیگر می‌گفتند «به پولیس مراجعه می‌کنم» یا «به محکمه می‌کشانمت»، تصدیق کیفیت کار پولیس و قوه قضائیه نیست، بلکه این امر نشان‌دهنده شأن بالای پولیس و قوه قضائیه در سلسله مراتب قدرت است. همچنین، به مردمی برخوردیم که با صراحت لهجه بسیار از سیاست‌های [جاری] - با اعدای وجود قوم و خویش پرستی و فساد در آنها - انتقاد می‌کردند.

این امر به پرسش از ظرفیت نهادی برای اجرای اختیارات و صلاحیت‌ها - به مثابه دومین شرط مهم برای دسترسی به قوه قضائیه - می‌انجامد. شایع‌ترین موضوع شکایت درباره ظرفیت واقعی نهادهای قضائی برای اجرای وظایف خود، فساد بود. فساد در واقع می‌تواند هر صلاحیت رسمی و هر نوع مشروعیت را به خطر بیندازد. عدالت، نخستین قربانی آن است، زیرا مسأله این نیست که مقام‌های رسمی چقدر برای خدماتی که باید به رایگان ارائه کنند، طلب می‌کنند، بلکه مسأله این است که چه کسی قادر است بیشتر بپردازد. به این ترتیب، دسترسی نسبی - و نه مطلق - به منابع است که اهمیت می‌یابد.

دو سازوکار^{۳۱} وجود دارد که می‌تواند به مقابله با فساد و دیگر ناموزونی‌های قدرت، میان گروه‌های مختلف در نظامی قضایی کمک کند.^{۳۲} یکی از آنها عبارت است از ایجاد

31. mechanism

۳۲. در مطالعات اجتماعی-حقوقی، عموماً می‌پذیرند که تقریباً محال است همه تفاوت‌های موجود در قدرت را در فرآیند اقامه دعوا - حتی در باثبات‌ترین و آرام‌ترین شرایط - حذف کرد؛ برای مثال، نک:

Marc Galanter, 'Justice in Many Rooms: Courts, Private Ordering, and Indigenous Law' (1981) 19 Journal of Legal Pluralism and Unofficial Law 1.

همبستگی اجتماعی،^{۳۳} که می‌تواند بر منابع فرد غلبه کند، و دیگری نظارت و تعادل نهادی^{۳۴} به وسیله نهادهای نظارتی و سازمان‌های حمایتی است که می‌تواند تفاوت‌های فردی در قدرت را برطرف کند. درباره عدم امکان ایجاد همبستگی اجتماعی بعداً بحث خواهیم کرد، اما از آنجا که نظارت و تعادل یادشده می‌تواند تفاوت‌های افراد در قدرت را از میان بردارد - و موضوع اصلی من نیز این تفاوت‌هاست - پرسش اصلی در اینجا آن است که آیا نظارت سازمان‌یافته بر نهادهای قضایی دولت و حمایت از ادعاهای مربوط به حقوق، آن اندازه موفق بوده است که بتواند نهادهای دولتی را به عنوان گزینه‌ای برای حل و فصل دعوا - در مواردی که طرف‌ها خود یا با کمک نهادهای غیردولتی،^{۳۵} مثل ریش سفیدان، نمی‌توانند دعوا را به طور رضایت‌بخشی حل و فصل کنند - تضمین کند یا خیر.

شاخص‌های مثبت در این راستا این واقعیت را دربر می‌گیرند که با هر کس که صحبت کردم، گزینه‌هایی مختلف از کسانی در ذهن داشت که می‌توانستند یا می‌خواستند به طور رایگان به او کمک کنند. به این ترتیب، به این نتیجه رسیدم که با آنکه مسیر نهادی منتهی به محاکم، گاه طولانی و پریچ و خم بود، مردم در نهایت به آنها دسترسی داشتند. آنان همچنین می‌توانستند حمایت لازم را از سوی نهاد مربوط برای ترجمه تظلمات خود به شکایاتی منطبق با زبان و شکل مقتضی بیابند. به نظرم این امور، شرایطی بسیار استثنایی‌اند که به‌خاطر اندازه کوچک شهر بامیان و پوشش خوب سازمان‌های حمایتی شکل گرفته‌اند، شهری که از محیطی امن و جایگاه مرکز ولایت بودن برخوردار است. با این حال، شاخص‌های مهم‌تر همانا نوع شکایت‌هایی بودند که نسبت به فساد در امور قضایی مطرح می‌شدند، چرا که اینها راجع به اطالة دادرسی و نه نتیجه آنها بودند - دست‌کم تا آنجا که به نهادهای دولتی مربوط می‌شد. طولانی‌کردن عمدی رسیدگی‌ها اتهامی است که بسیار دشوار می‌توان آن را اثبات کرد، زیرا بسیاری از دلایل رسمی صحیح وجود دارند که می‌توانند به طولانی شدن رویه‌هایی

33. social solidarity

34. institutional checks and balances

۳۵. منظور من از «غیردولتی» صرفاً اشاره به ویژگی «جزئی از ساختار رسمی دولت نبودن» است. این اصطلاح به آن معنا نیست که نهادهای غیردولتی از سوی دولت به رسمیت شناخته شده یا حتی حمایت می‌شوند.

بانجامند که برخی از آنها در عمل بدون سوءنیت ایجاد شده‌اند. با این حال، جالب است که رویه محاکم در ارجاع دعاوی زمین به شوراهای روستا و ریش سفیدان برای میانجیگری، اغلب به مثابه دلیلی بر فساد محاکم انگاشته می‌شود. این رویه مؤید آن است که طرف‌های بسیار ضعیف از رسیدگی سریع نفع می‌برند. در عین حال این عقیده رایج را زیر سؤال می‌برد که مراجع غیردولتی از صلاحیت و امکانات بیشتری برای رسیدگی عادلانه به دعاوی زمین برخوردارند. همچنین، در این پیش‌فرض تشکیک می‌کند که محاکم، فاسدتر از ریش سفیدان هستند، چراکه فرض بر آن است که ریش سفیدان تابع اذهان عمومی هستند و این خود می‌تواند از فساد جلوگیری کرده یا دست‌کم آن را به حداقل برساند.^{۳۶} همه این نکات این پیش‌فرض را زیر سؤال می‌برد که در بامیان، احتمال عدالت‌جویی از طریق نهادهای غیردولتی بیشتر است،^{۳۷} اما روشن نمی‌کند که چرا نهادهای دولتی نمی‌توانند این خلاء را پُر کنند.

۵. اثبات ادله و ارائه مدارک استحقاق‌ها و تعدیات

هر گونه مجال برای عدالت‌جویی از طریق اقامه دعا به قابل اعتماد بودن ابزار اثبات ادله، مدارک حقوق و تعدی به آنها - با ارجاع به این ادله و مدارک - بستگی دارد. از آنجا که مشخصه دعا آن است که متهم به تخلف، به اختیار خود تعدی را نمی‌پذیرد، اجرای عدالت نیاز به فراهم کردن رویه‌ای سازمان‌یافته و قابل اعتماد دارد. به دلیل اهمیت حیاتی مسائل مربوط به زمین در بامیان، هم قوانین دولتی و هم شیوه‌های رسیدگی عرفی، توجه ویژه‌ای به نحوه بررسی این مسائل داشته‌اند و قوانین خاصی درباره اصول محاکمات آنها وضع کرده‌اند.

۳۶. این دیدگاه‌ها معمولاً از سوی ریش‌سفیدان و گاه قضات برایم نقل می‌شد؛ البته در گزارش‌ها و مقالات حقوقی نیز منعکس شده‌اند.

Cf. e.g. Thomas Barfield et al., *The Clash of Two Goods: State and Non-State Dispute Resolution in Afghanistan* (USIP, 2006) <www.usip.org/sites/default/files/file/clash_two_goods.pdf>; UNDP 2007 (n 7); Noah Coburn and John Dempsey, *Informal Dispute Resolution in Afghanistan* (USIP, 2010) <www.usip.org/publications/informal-dispute-resolution-in-afghanistan>; Colin Deschamps and Alan Roe, 'Land Conflict in Afghanistan: Building Capacity to Address Vulnerability' (2009) Issues Paper Series AREU <www.areu.org.af/UpdateDownloadHits.aspx?EditionId=212&Pdf=918E-Land%20Conflict-IP-web.pdf>.

۳۷. در بحث انتقادی از این پیش‌فرض‌ها، در مباحث بعدی، قصد به پرسش کشیدن آنها را ندارم. ممکن است آنها بدون هیچ تحفظ شرایطی، در شرایط مختلف در دیگر مکان‌های افغانستان معتبر باشند.

مسأله مهم‌تر برای امور عدالت رویه‌ای یا اصول محاکمات می‌تواند آن باشد که همگان چنین ابزارهای را که برای اثبات ادله و مدارک حقوق و تخلف در جریان محاکمه به کار می‌روند، تصدیق و تأیید می‌کنند. یک وجه حمایتی و جالب توجه آن است که جرائم زمین‌خواری گسترده در دوران جنگ داخلی تا حد زیادی برطرف شده‌اند. حتی پشتون‌ها - که می‌توان آنان را از منظر اجتماعی-سیاسی، بازندگان اصلی جنگ‌ها در بامیان به شمار آورد - به من گفتند که پس از جنگ با مشکل عمده‌ای برای تصدیق ادعاهای‌شان نسب به زمین‌های تصرف شده از سوی افراد، مواجه نشدند.^{۳۸}

با این حال، جنگ‌ها بر ارزیابی ظرفیت سازمانی سایه افکندند. ناکامی‌هایی که با آنها مواجه شدم نشان می‌دهند که این نهادها در شرایط مُخَرَّب جنگ داخلی تا چه اندازه آسیب‌پذیرند.

همانند دیگر مکان‌ها، مشکلات مربوط به مستندسازی دعاوی را به من گزارش می‌دادند. در آشفتگی جنگ و گریز، نه تنها تشریفات اداری به فراموشی سپرده شدند، بلکه دیوان سجلات نیز تا حدی از بین رفت و ناقص باقی ماند، زیرا مالکان زمانی که خارج از کشور بودند، زمین‌های خود را فروختند یا استطاعت پرداخت هزینه‌های دلبخواهی و کُزافِ ثبت قرارداد، نزد رژیم‌هایی که اغلب دشمن محسوب می‌شدند، نداشتند. ناکامی‌ها برای پیگیری سوءاستفاده از قدرت و تخلف - در مواردی که اسناد وجود داشتند اما مبادلات به دلیل شرایط انعقاد، عادلانه انگاشته نمی‌شدند - بسیار شایع‌تر بودند. گزارشات متعددی از مردمی که زمین خود را با تهدید اسلحه فروختند، شنیدم و اغلب حتی نیازی هم به چنین روش مستقیم اجبار افراد نبود. کافی بود تا سربازان گرسنه را وادار سازند که مواد بذرافشانی را بدزدند یا محصول فرد را از بین ببرند، تا مجبور به فروش زمین به قیمتی بسیار پایین‌تر از ارزش آن در بلندمدت، بشود و بدین وسیله بتواند حداقل وسائل فرار خود را دست‌وپا کند. با آنکه اثبات اعتبار معامله‌ای که در این شرایط غیرعادی صورت گرفته، اغلب به اندازه کافی دشوار یا گاه

۳۸. تعارض دیرپا درباره ادعای صحرائشینان نسبت به مراعات و حق عبور از ولایت، موضوعی ست بسیار متفاوت و اصلاً حل نشده است. اما از آنجا که این موضوع را سیاسی، و نه حقوقی، محسوب می‌کنند، در اینجا به آن نمی‌پردازم.

ناممکن است، چنین دعاوی ای، در مورد ضررها، ادعاها، ضررهای متقابل و ادعاهای متقابل سابقه خاصی را ایجاد می کنند و همراه با این امور، واقعیات مهم^{۳۹} بسیاری خلق می کنند که به آسانی در چارچوب عدالت رویه ای مبتنی بر صحت شکلی، نمی گنجند.

بخشی از این مشکل به تعیین مسئولیت باز می گردد. شکل گیری طرف های جنگ، موجب تشکیل گروه هایی می شود که بسیار دشوار بتوان مسئولیت فردی را در آن مشخص کرد. حتی آنان که طرف ها و پیشینه دعوا را می شناختند، اغلب نمی توانستند پیش بینی کنند که آیا مالک قبلی رژیم سابق را سرزنش می کند، یا مُتَصَرِّف فعلی و احتمالاً کل خانواده او را، یا گروهی را که بر اساس مشخصه های هویت، از قبیل قوم، فرقه، یا وابستگی نظامی، تعریف شده است. رفتار عادلانه با این شبکه مبهم، اما تقریباً واقعی مُقَصِّر بودن و قربانی بودن از طرق رویه های حقیقت یاب به دشواری ممکن است، اما این رفتار هنوز می تواند به اقامه دعوا و ارزیابی عدالت پویایی بدهد.

هرگاه قواعد متصلب تر و شکلی تر رویه های دولتی نمی توانند به این لایه های گوناگون مسئولیت و مشکلات ارائه ادله پردازند، بزرگان (ریش سفیدان) و نیز قُضات ادعا می کردند که ابزارهای عُرْفی تکمیلی برای حقیقت یابی، بسیار قابل اعتمادترند. یکی از استدلال های اصلی در دفاع از رویه های عُرْفی این بود که مجاورت اجتماعی مردم در زندگی موجب می شود تا اطلاعات ضروری برای اثبات چنین واقعیاتی به اندازه کافی انتشار یابد. با این حال، برداشتم این بود که جنگ های متعدد، چنین اعتمادی را به اطلاعات عمومی برای اثبات اعتبار اتهامات راجع به تخلف یا ادعاهای افراد نسبت به حقوق و استحقاق هایشان، زیر سؤال برده اند.

مثال های زیر، روش عُرْفی برای ارزیابی استحقاق نسبت به یک قطعه زمین به همراه تشریفات اداری را نشان می دهد. آن گونه که به من یاد دادند، یک راه حقیقت یابی آن است که از همسایگان مجاور - که نه تنها انتظار می رود مرزهای مالکیت زمین خود را بدانند،

۳۹. برای بحثی کلی، نک: Keebet von Benda-Beckmann ۲۰۰۸ (n ۱۳), at ۱۴۲. برای نمونه هایی درباره قلمرو حقوق زمین

در افغانستان و چالش هایی که برای غرامت ایجاد می کنند، نک:

Foley 2005 (n 19), at 55.

بلکه باید درباره خرید و فروش قطعات مجاور نیز آگاه باشند - پرسیم. با این حال، اکنون این روش جلوگیری از ادعاهای بی‌مورد درباره حقوق یا طمع جعل قرارداد با چندین مشکل عمده مواجه شده بود. یکی از آنها این بود که کسانی که اکنون همسایه بودند و باید به منزله شاهدان بی‌طرف عمل کنند، غالباً به سبب داشتن گذشته‌ای همانند فرد متخلف در دوران جنگ‌ها، خود بخشی از مشکل بودند. تخریب بازار قدیمی بامیان در دوران جنگ - که عمدتاً محل کسب و کار تاجیک‌ها بود - و ساختن بازاری جدید - که عمدتاً محل کسب و کار هزاره‌ها بود - نمونه‌ای از این نوع مسائل است. اگر تاجیکی با همسایه هزاره خود بر سر مرز میان مغازه‌هایشان اختلاف داشته باشد، بسیار دشوار بتوان همسایه هزاره را همچون شاهدی قابل اعتماد پذیرفت، چرا که بیشتر تاجیک‌ها بازار جدید و تقسیم مکان‌ها را به‌طور کلی نمادی از عدالت نامشروع برندگان هزاره‌ای می‌دانند.

اما حتی در مورد شاهدانی که شهرت و اعتبار آنان زیر سؤال نیست و شهادت‌شان قابل جرح نیست، مشکلاتی عملی وجود دارند که از گذشته ریشه می‌گیرند: تغییرات متعدد رژیم و دوره‌های جنگ داخلی تقریباً همگان را در بُرهه‌ای مجبور به فرار از بامیان کرده است. این امر در ارتباط با امور محلی بدان معناست که حافظه هر کس در مواردی دچار نسیان و لغزش است، فارغ از آنکه تا چه حد مورد اعتبار بوده یا جزئیات مفصل را به یاد می‌آورد. با این حال، دعاوی، اغلب در خصوص زمان‌های خروج اجباری، دقیق هستند، چنانکه در همین زمان‌ها بود که مصادره غیرقانونی بسیار وسیعی صورت گرفت و همچنین مردم از روی میل بیشتری نسبت به زمان‌های عادی، اقدام به فروش زمین کردند. مهاجرت نیز موجب بروز مشکلی دیگر شد: مبادلات زمین، اغلب در جایی بسیار دورتر از آن زمین و بدون آگاهی کسانی که در محل باقی مانده بودند، صورت می‌گرفت.

دریافت من این بود که معایب حقیقت‌یابی احتمالی به سبب شرایط غیرعادی جنگ‌های داخلی و این تجربه که نظام حقوقی به میزان قابل توجهی ناتوان است که حتی بی‌عدالتی را تنها به نحوی شایسته تشخیص دهد و اعلام کند، اعتمادپذیری نظام حقوقی را زیر سؤال برده است، حتی در دعاوی‌ای که در حال حاضر رخ می‌دهند. با این حال مشاهده کردم که این

موضوع موجب نمی‌شد تا قربانیان برای اقامه دعوا نکوشند.

با مقایسه توانایی نهادهای دولتی و غیردولتی، رسیدگی عرفی از امکان بیشتری برای ارائه ادله قابل اعتماد - شامل ارزیابی بهتر قابلیت اعتماد شاهدان و توضیح درجاتی از تردید، سابقه‌های پیچیده‌تر دعاوی و روابط منازعه‌آمیز که گاه مانع از اعلام بی‌قید و شرط و یک‌جانبه تقصیر می‌شود - برخوردار است. مزیت دیگر رسیدگی عرفی عبارت است از به رسمیت شناختن ارزش عاطفی و اجتماعی ضرری که به سبب تعدی و امتناع از تصدیق ادعاهای مربوط به حقوق ایجاد می‌شود. مردم عموماً توافق داشتند که بزرگان و ریش سفیدان معمولاً هیچ مشکلی با حقیقت‌یابی ندارند و اینکه مراجع محلی، اغلب از پیش می‌دانند که چه کسی چه کاری کرده و آیا عمل او درست بوده است یا نه.

با این حال، شمار بسیار زیاد دعاوی‌ای که جریان محاکمه خود را در محاکم و نه مراجع روستائی آغاز کردند، نشانگر آن است که به دلایلی، امکان تصدیق جزئی ارزش دعوا در یک محکمه، بر امکان تصدیق کامل‌تر از سوی مرجعی اجتماعی، ترجیح دارد. رایج‌ترین استدلال برای این امر آن بود که حتی اگر ریش سفیدان به بهترین وجه از واقعیات مطلع بودند، بر اساس آن و مطابق این علم عمل نمی‌کردند. ارزیابی‌های فردی، حتی مفید این معنا بودند که اعتماد بیشتری به طرف ثالث شده است، طرفی که کمترین نقشی در ساخت حوزه اجتماعی طرف‌های دعوا نداشته و مرتبط با آن حوزه نبوده است. این امر نشانگر آن است که مشکلاتی در ارتباط با حل و فصل دعاوی - و نه ارائه واقعیات - وجود دارند و این نشان می‌دهد که در بامیان، مشکل به طور خاص با ریش سفیدان و درون اجتماعات محلی است. این نکته که ارائه قابل اعتماد واقعیات، یک مشکل کلی نسبتاً نگران‌کننده در عدالت‌جویی است با این الگو تأیید می‌شود که دعاوی‌ای که قربانیان آنها را رها کردند، به طور خاص پیچیده نبودند، بلکه دعاوی‌ای بودند که در آنها طرف دیگر، قوی‌تر محسوب می‌شد.

۶. حل و فصل اختلافات

اگر قرار است حل و فصل اختلافات در راستای عدالت باشد، نه تنها باید همه وجوه زیانبار

را تصدیق کند، بلکه به منظور تحکیم تأیید ادعاهای مربوط به حقوق در روابط طرف‌های درگیر، لازم است که حل و فصل‌ها به اختلاف در روابط طرف‌های درگیر نیز پایان دهند. پایان‌دادن به تنش‌های عاطفی میان طرفین دعوا - اگر دعوا تشدید نشده باشد - و پایان‌دادن به تنش‌های اجتماعی میان آنها - اگر عموم مردم کمتر در جریان قرار گرفته باشند - آسان‌تر است. به نظر می‌رسد که هر دو وجه مسأله (تنش‌های عاطفی و تنش‌های اجتماعی)، موجب ترجیح دادن نهادهای غیردولتی به مثابه مرجع حل و فصل اختلاف می‌شوند.

همانند بسیاری از حوزه‌های اجتماعی-فرهنگی، هنجارهای صلاحیتی^{۴۰} عامل نگرانی قابل ملاحظه‌ای در افغانستان بوده‌اند - جایی که منازعات در ظرف و زمینه روابط نزدیک رخ می‌دهند و رویه عمومی، همواره به افشای عمومی امور خصوصی می‌انجامد.^{۴۱} در دعوا-سناریویی که تا اینجا پی گرفته‌ام - که در آن مردان بالغ از خانواده‌های مختلف درباره استحقاق زمین با یکدیگر اختلاف دارند - وجه یادشده تا حدی مهم است، زیرا به‌دشواری می‌توان دعوایی مربوط به زمین یافت که کسی در روستا درباره آن چیزی نداند. رویه محکمه می‌تواند به صرف تشریفات محکمه به مثابه مرجع، بیانگر تشدید وضعیت باشد، اما از لحاظ اعلان عمومی تقریباً هیچ تفاوتی با رسیدگی غیردولتی ندارد. با این حال، از نظر قضاوت و ریش‌سفیدان، محاکم وجوه شکلی و ماهوی صدمات را تنظیم می‌کنند، ولی ابزار لازم برای رسیدگی به وجوه اجتماعی و عاطفی را - که برای حل و فصل اختلافات ضروری هستند - در اختیار ندارند. در مواردی که اختلاف میان زن و شوهر با طلاق پایان یابد، شاید چندان اهمیتی نداشته باشد که با حصول شرایط بهتری رجوع کنند. اما همسایه مایل به همسایه‌ماندن است و تجربه نشان می‌دهد که اختلافات حل و فصل نشده عاطفی در چنین روابط پیوسته‌ای

40. norms of discretion

۴۱. تهدید مُتخَلَف با خجلت ناشی از نقض این هنجارهای صلاحیتی به سبب «عمومی شدن» می‌تواند همچون اهرمی قدرتمند برای قربانی در مذاکرات واقع شود، تا [طرف مقابل] را مجبور به تصدیق حقوق خود کند. در بامیان، گاه زنان از این تهدید به منزله آخرین مستمسک در مذاکرات - برای مثال، برای خاتمه‌دادن به خشونت خانگی - استفاده می‌کردند. اما، این موارد استثنائی بودند، چراکه زنان در واقع با آن اقدام باید انتظار آن را می‌کشیدند که مجازات‌های اجتماعی - که در واکنش به اقدام آنها اعمال می‌شد - آنان را از همه اشکال حمایت و امنیت اجتماعی محروم کند. بیشتر افراد این خطر را تهدید بزرگتری برای زندگی خود تلقی می‌کردند، تا شکسته شدن معمول استخوان‌ها.

به آسانی گرفتاری‌هایی درازمدت به وجود می‌آورند و حتی خطر تشدید وضعیت، خارج از مرزهای مهارشده یا قیود اجتماعی نیز وجود دارد. قابلیت دسترسی آسان به سلاح و امکان جلب حمایت جنگاوران هم‌گروه در دوران جنگ‌ها، موجب بروز دعاوی متعددی شد که تنش بیشتر در وضعیت آنها مهارشدنی نبود، و مردم آنها را به منزله نمونه‌های تهدیدی ماندگار برای حفظ صلح - که جزئی از حل و فصل اختلاف است - نقل می‌کنند.^{۴۲}

فُضات بر اساس اختیارات خود - تا زمانی که در مجازات‌های آنان حق از باطل تشخیص داده شود و ادعاهای رسمی تصدیق شوند، کمتر نسبت به طرف‌های دعوا - که هنوز کینه‌های برطرف نشده دارند - نگرانند. با این حال، بر اساس آنچه در محکمه مشاهده کردم و بنا بر آنچه که وکلاء و شاهدان تأیید کرده‌اند، به نظر می‌رسید که فُضات کوشش قابل ملاحظه‌ای برای آرام کردن وضعیت تشدید شده و وساطت میان منافع و عواطف انجام می‌دهند. از نظر حقوقی، این امر نشان داد که آنان کوشش می‌کنند دعاوی زمین را، حتی در مواردی که قربانی اتهاماتی با پی‌آمدهای کیفری وارد کرده بود، با تعبیری تازه در قالب دعاوی مدنی بیان کنند. اما اینکه آنان سعی می‌کردند موضوع را از طریق وساطت و نه قضاوت، حل و فصل کنند نیز الگویی معمول بود. آنان در انجام این کار به تکالیف دینی صلح‌جویی و آمادگی برای بخشش تمسک می‌جستند، و سعی می‌کردند منافع آتی توافقات دو جانبه را به طرف‌های درگیر نشان بدهند، و آنها را تشویق می‌کردند تا با احترام گذاشتن به قانون و ایجاد صلح، هنجارهای شهرت و مسئولیتی را که در قبال خانواده و اجتماع به طور کلی برعهده دارند، مورد توجه قرار دهند.

۴۲. مشهورترین این دعاوی به روستایی نه چندان دور از مرکز شهر بامیان مربوط می‌شود که دو خانواده با جد مشترک در آن زندگی می‌کردند. در طول جنگ، این دو خانواده اسیر شدت گرفتن خشونت‌های مهارنشده شدند که جان ۴۰ تا ۱۶۰ نفر از آنها را گرفت (تعداد بسته به پرسش‌شونده، متغیر بود). به من گفتند که تلفات بدان سبب بالا بود که خانواده‌ها با طرف‌های متخاصم جنگی، متحد شده بودند. بر من معلوم نیست که آیا این طرف‌های جنگی در شدت بخشیدن به آن خشونت منفعتی داشتند، یا منازعه‌کنندگان از قدرت طرف‌های جنگی استفاده می‌کردند تا نزاع را به نفع خود تغییر دهند، اما این نکته در اینجا چندان اهمیتی ندارد. مهم آن است که تجربه مذکور همچنان برای اشاره به خطر تشدید اختلافات و پیامدهای وحشتناکش استفاده می‌شود. آنان می‌گفتند: «اکنون ببین، همه این مردم کشته شدند، جوانان، تحصیل‌کردگان، حتی زنان! بسیاری از زنان، شوهران‌شان را از دست دادند، پسران‌شان را از دست دادند، حتی اطفال‌شان را.»

همه این امور شبیه به رهنمودهای خطابی‌ای بود که از ریش‌سفیدان یا مراجع دینی مشاهده کرده بودم. دشوار است که بگوییم آیا قضاات تصمیم گرفته‌اند «وظیفه خود را تغییر بدهند» و به جای قضاوت، نقش ریش‌سفیدان میانجی‌گر را برعهده گیرند - زیرا کار کمتری لازم داشت - یا آنکه به دلیل وظیفه‌شناسی برای استیفای عدالت و ایجاد صلح اقدام کرده‌اند. النهایه، این موضوع چندان مهم نیست و تفاوت رویه‌هایی را که مراجع دولتی و غیردولتی به طرف‌های دعوا پیشنهاد می‌کنند، تقلیل می‌دهد.

تذکر این نکته در این ظرف و زمینه مهم است که اگر قضاات در وساطت خود موفق نشوند، غالباً طرف‌ها را - به منزله جزئی از راهبرد خود - به جامعه و گروه‌هایشان ارجاع می‌دهند.^{۴۳} این امر در تطابق کامل با دغدغه مشاوران بین‌المللی در مرتکب‌نشدن اشتباهات گذشته - یعنی حمایت از دولت بالقوه اهمال‌کاری که با دخالت در ظرفیت خودتنظیمی گروه‌های اجتماعی، و تحمیل برداشت‌های بالقوه بیگانه با عدالت، مشروعیت خود را از دست می‌دهند - بود.^{۴۴} سازوکارهای محلی حل و فصل اختلاف نیز به مثابه ابزاری برای حمایت از طرف‌ها در مقابل نظام دولتی احتمالاً فاسد و فاقد امکانات محکمه، پیشنهاد می‌شوند. این امر نیز به عنوان ابزار احترام به رابطه سنتی فاصله‌دار میان دولت و شهروندان شناخته می‌شود.^{۴۵}

این امر کاملاً با مطالباتی که مراجع محلی دولتی و غیردولتی لازم می‌دانند، منطبق است.^{۴۶} سوای خواسته تصدیق بدون قید و شرط توافقات خصوصی یا عرفی از سوی

۴۳. برای بحثی در این باره - که نه تنها طرف‌های دعوا «مساعدترین مرجع» را انتخاب می‌کنند، بلکه مراجع و کنشگران ثالث در پی «به‌دست آوردن» دعاوی هستند - نک:

Keebet von Benda-Beckmann, 'Forum Shopping and Shopping Forums: Dispute Processing in a Minangkabau Village in West Sumatra' (1981) 19 *Journal of Legal Pluralism and Unofficial Law* 117.

۴۴. برای بحثی کلی درباره محدودیت‌های سیاست‌های نوسازی در گذشته و حال، در افغانستان، نک: Astri Suhrke, 'Reconstruction as Modernization: The "Post-Conflict" Project in Afghanistan' (2007) 28(7) *Third World Quarterly* 1291.

45. Cf. Masood Karokhail and Susanne Schmeidl, 'Intergration of Traditional Structures into the state-building Process: Lessons from the Tribal Liaison Office in Loya Paktia', in *Publication Series on Promoting Democracy under Conditions of State Fragility - Issue 1: Afghanistan* (Heinrich Böll Foundation, Berlin 2006) 59; Barfield et al. 2006 (n 40).

۴۶. بنگرید به منبع زیر که اشاره می‌کند این امر مختص بامیان نیست:

دولت، یافته من آن بود که این دیدگاه‌ها بیانگر خواسته‌ها و رویه‌های طرف‌های دعوا نبودند. نتیجه‌گیری‌های متعددی در این استدلال وجود دارند که نیازمند مذاقه بیشتری هستند. مطابق مشاهداتم، اگر طرف‌ها و نیز اجتماعات بخواهند، ظاهراً مهارت کامل دورنگهداشتن سلطه دولت را دارند. تخلفات جزایی متعددی را می‌شناسم، از جمله قتل، که در دوران پس از جنگ روی دادند و طرف‌های دعوا موفق به دورنگهداشتن دولت از دخالت در دعوا شده‌اند. دولت در رسیدگی‌های مدنی حتی چندان محل توجه نیست، زیرا منافع دولت فی نفسه مطرح نیستند. اگر قربانیان نخواهند، نمی‌توان آنان را مجبور به اقامه دعوا نزد محکمه کرد. با این حال، اگر سراغ این گزینه بروند، باید فرض گرفت که دلیلی برای این کار دارند. اگر طرف‌های دعوا از درون حوزه‌های اجتماعی-حقوقی، نهادهای غیردولتی را در حل و فصل اختلافات، مشروع و موفق می‌پنداشتند، پرسش آن است که چرا قربانیان تعدی - خاصه آنان که نسبتاً ضعیف‌ترند - ابتدا به نهادهای دولتی مراجعه می‌کنند.

شاید گمان برود که قضات یا افسران پولیس، بیش از حقوق زمین، دغدغه حجم کاری خود یا نظم عمومی را دارند. شکایات اکثر قضات در این باره که این روزها مردم برای هر مشکل کوچکی به آنها مراجعه می‌کنند، به همین نکته اشاره دارد. نقشی که ریش سفیدان، خاصه ریش سفیدان قاضی، ایفا می‌کردند، آرمانی تلقی می‌شد، و اغلب شبیه به نقش پیشین ارباب بود، که نقش دوگانه حمایت از مردم در مقابل مداخله دولت در زندگی روزمره‌شان، و حمایت از دولت در مقابل مراجعه زندگی روزانه مردم به آن را داشت. با توجه به آنکه مسئولیت محلی حل و فصل اختلافات، خود یکی از کارکردهای قدرت است، این امر می‌تواند روشن کند که چرا ریش سفیدان به مدیریت اختلافات علاقه دارند و برای آن می‌جنگند. جنگیدن در اینجا لزوماً بیانی استعاری [از کار ریش سفیدان] نیست، چنانکه این مطلب را روزی هنگام عبور از مسیری که محکمه وقت در آنجا واقع بود، دریافتم. در آنجا وقتی که گروهی از مردان را دیدم که با یکدیگر گلاویز بودند، قدم‌هایم را از سر کنجاوی و احتیاط آهسته‌تر

کردم، و کوشیدم دریابم که چه در حال روی‌دادن است. زمانی که متوجه من شدند، جنگ به مسابقه سر و صدا تبدیل شده بود و خیلی زود یکی از آنان صحنه را ترک کرد. این وضع به من فرصت گفتگو با آنانی را داد که باقی مانده بودند. آنها را پیشتر ملاقات کرده بودم و می‌دانستم ریش‌سفیدان روستایی نه چندان دور هستند. حیرت‌انگیز آنکه، متوجه شدم که این ریش‌سفیدان با شخصی که محل را ترک کرده بود دعوی‌ای نداشتند، بلکه می‌خواستند او را از مراجعه به محکمه منصرف کنند تا «او را از ضررزدن به خودش حفظ کنند». آنان سپس تصویر دهشتناک آنچه بلافاصله پس از ورود به محاکم بر مردم می‌رود، و تصویر شادی‌آور دسترسی آسان آنان به صلح و عدالت از طریق وساطت در روستا، یعنی خودشان، برایم ترسیم کردند. دیدم که آنان به زور فیزیکی برای منصرف کردن آن مرد مدعی متوسل شده ولی ظاهراً موفق به اقناع او نشده بودند.

باین‌حال، اگر مردم ابتدا به محکمه مراجعه کنند، به معنای نادیده‌گرفتن رسیدگی میانجی‌گرانه نیست. ممکن است هنگامی که به محکمه می‌روند، پیشتر در ذهن خود رسیدگی میانجی‌گرانه محلی را بررسی کرده باشند و در واقع فقط به این دلیل به محکمه مراجعه می‌کنند که امکان پیروزی خود را با چنین رویه‌ای بالا ببرند. قربانیان می‌توانند، پس از تأیید حقوق خود و به‌دست آوردن حکم رسمی برای حداکثر خسارت، به منظور ایجاد روابط دوستانه [با طرف مقابل دعوا]، به آسانی از این دست‌آورد حداکثری دست بکشند. این اعراض از حقوق را غالباً قیمتی مشروع برای کسب تصدیق [حقوق، از جانب] متخلف و درخواست او از طریق عموم مردم برای عفو تلقی می‌کنند، قبل از اعطای عفو و اتمام رسمی دعوا از این طریق.^{۴۷} با توجه به تجربه همگانی مبنی بر اینکه عفو واقعی دشوارتر از بیان صرف کلمات است، آنان که در تلاش برای حل و فصل اختلافات هستند، در پی موافقتنامه حل و فصل‌اند که موجب بازدارندگی هر دو طرف از تعرض به یکدیگر در آینده شود، حتی اگر حقیقتاً از لحاظ عاطفی راضی نشده باشند. به منظور حصول اطمینان از اینکه طرف‌ها به موافقتنامه خود عمل می‌کنند و با درنظرگرفتن اینکه روابط بلندمدت در معرض تهدید است، قانون

۴۷. این امر نشانگر اهمیت رضامندی اجتماعی برای نیل به حل و فصل است.

عرفی در بامیان موافقتنامه‌هایی را برای حل و فصل ارائه می‌کند که برای التزام طرف‌ها به حفظ بلندمدت صلح طراحی شده‌اند. پرداخت اقساطی خسارات یکی از آنهاست. یکی دیگر از این سازوکارها - که اغلب برایم نقل می‌شد - عبارت بود از سنت دیرینه بد دادن، یعنی وعده تزویج دختر تازه متولدشده به محض آنکه بالغ شد - به منزله نوعی جبران خسارت - و این بدان معنا بود که قربانی، دست‌کم برای ۱۴ سال برای به خطر نینداختن مبادله از خصومت خودداری می‌کرد.^{۴۸}

طرف‌های ضعیف‌تر اغلب ریش‌سفیدان را متهم می‌کردند که آنان را وادار به مصالحه‌های ناروا می‌کنند و قضات را نیز متهم به کمک به ریش‌سفیدان از طریق ارجاع دعاوی به جامعه - قبل از صدور حکم مجازات - می‌نمودند. ادعای مکرر طرف‌های ضعیف‌تر آن بود که ریش‌سفیدان با چنین کاری در پی رسیدن به صلح عادلانه نبودند، بلکه به دنبال رسیدن به صلح با مسکوت نگهداشتن امور به قیمت بی‌عدالتی بودند.

به نظر می‌رسد که این مشکل تا حدی برآمده از تصادم کارکردها است. وظیفه اجتماعی - سیاسی ریش‌سفیدان به مثابه نخبگان محلی آن است که مانع زنده‌کردن گذشته شوند. این بدان معناست که هر چه دعاوی کمتری مطرح شود، خطر مطرح شدن وقایع گذشته، بیدار شدن عواطف قدیمی، و تشدید یافتن خشونت‌آمیز آنها، کمتر می‌شود. با این حال، طرح و حمایت از برخی ادعاهای مربوط به حقوق که به اثبات نرسیده‌اند، خلاف صلاحیت آنان در جایگاه کارگزاران حقوقی است. بنابراین، بر موضوعاتی مهم مانند زمین - که لزوماً به‌نحوی به گذشته ارتباط می‌یابد - باید در مقایسه با دیگر موضوعات مورد اختلاف، نظارت دقیق‌تری اعمال شود. تعیین و تصدیق تعدی در زمان حال و امتناع از تعیین آن در گذشته، علاوه بر

48. Deborah J. Smith and Shelly Manalan, Community-based Dispute Process in Bamiyan Province (AREU, Kabul 209) <www.areu.org.af/UpdateDownloadHits.aspx?EditionId=292&Pdf=940E-Community-Based%20Dispute%Resolution%20in%20Bamiyan%20CS%202009.pdf> at 45,

توجه کنید که این یک سنتی نادر و غیرعادی در بامیان است. با مواردی متعدد از زمان گذشته برخورد کردم، اما به‌مثابه منطق زیرین، هنوز برجسته است. استدلال‌های ساختاری حمایت‌کننده و انتقاد از پیامدهای ناخواسته، به‌نظر شایع می‌رسند. برای نمونه‌های آفریقایی، برای مثال، نک:

Günther Schlee and Bertram Gurner, 'Rache, Wiedergutmachung und Strafe: Ein Überblick', in Günther Schlee and Bertram Turner (eds), *Vergeltung, eine interdisziplinäre Betrachtung der Rechtfertigung und Teulation von Gewalt* (Campus, Frankfurt/Main 2008) 49-67, at 52.

تهدید بالقوه امنیت روزمره، آشکارا نشانگر بی‌صدافتی است. از آنجا که راه‌های پرداختن به گذشته کاملاً بسته است، این امر به نوبه خود حمایت اجتماعی از هنجارها و قواعد حال را تضعیف می‌کند. این مشکل در مهمانی شام با خانواده‌ای که قربانی تعدی به زمین‌شان بودند، به‌روشنی مطرح شد. صحبت به نبود دغدغه عمومی نسبت به مشکلاتی شبیه به آن کشیده شد. یک روز قبل از آن، شاهد جلسه شورای انکشاف روستا بودم، که متشکل از طیفی از مردانی بود که دارای احترام اجتماعی و شأن نسبی بودند. وقتی [از آنها] پرسیدم چرا مجازات اجتماعی را علیه فرد تعدی‌کننده اجرا یا عملی نمی‌کنند، به من خندیدند: «شما دیروز با قاتلین نشسته بودی و اکنون با قاتلی دیگر نشسته‌ای. ما از بی‌عدالتی رنج می‌بریم، می‌توانیم آن را به قضاوت بسپاریم، اما اعمال مجازات بر همه رفتارهای بد چگونه ممکن است؟»

از دید من، جرم مشترک همه مردم، و جنایات فراوانی که شاهد آن بوده و از آن رنج برده‌اند، بی‌عدالتی را به جایی رسانده است که تصویب مجازات‌های اجتماعی - که به موجب آن طرف‌های قوی‌تر مجبور به رعایت هنجارها، پذیرش خطای خود، و موافقت با جبران مناسب خسارت، می‌شوند - تا حدی امری منافقانه قلمداد می‌شود. این بدان معنا نیست که سنگینی ظلمی که به سبب تعدی بزرگی ایجاد شده، کمتر از گذشته است،^{۴۹} بلکه بدین معناست که به نظر می‌رسد تجارب گذشته، موجب نسبی شدن عمومی بی‌اخلاقی و حتی تعدی آشکار و مستقیم شده است. نظراتی شبیه به آنچه به من گفتند، عملاً نشان می‌دهند که چارچوب ارجاعی تجربه در خصوص تقصیر و بی‌عدالتی، چقدر گسترده است و این بیانگر آن است که مردم تا چه اندازه در دام شبکه تعدی‌رساندن و قربانی شدن‌های گذشته گرفتارند. این امر همه حوزه‌های اجتماعی - حقوقی را از وسایل تصویب و حمایت از هنجارهای در خطر، محروم و هر نوع اقدام صادقانه برای برخورد با بی‌عدالتی‌های موجود را به‌طور بنیادین تضعیف می‌کند. ریش‌سفیدان با داشتن صلاحیت تصدیق ادعاهای قربانیان، با مشکل مذکور به شکلی

۴۹. این نکته پرسشی بوده که پاسخ به آن با روش‌هایی همچون مشاهده در حین مشارکت دشوار است، و احتمالاً برخورد عاطفی مردم با تعدی - به سبب تجارب گسترده بی‌عدالتی در گذشته - تغییر کرده است. با این حال، بر اساس آنچه که تجربه کردم، رنج از بی‌عدالتی در زمان حاضر کاملاً واقعی، و نشانگر ارزش‌ها و منافع مستمر مطرح در ادعاهای مربوط به حقوق بود.

خاص مواجه می‌شوند. حتی اگر این ادعاها تنها مربوط به مشکلات فعلی باشند، حمایت از قربانیان احتمالاً فرد تعدی‌کننده را تحریک می‌کند که ریش سفیدی را به دلیل جدی نگرفتن مسئولیت‌هایش در گذشته، شخصاً مورد اتهام و بازخواست قرار بدهد. تداوم قابل ملاحظه قدرت [ریش سفیدان] در طول جنگ‌ها، به طور خاص علت آسیب‌پذیر بودن آنان در مقابل چنین اتهاماتی است. از همین رو، ایشان دلایلی خاص دارند که ادعاها را کمتر جدی بگیرند یا آنها را نادیده قلمداد کنند.^{۵۰} هر چه منابع فرد بیشتر بود، موقعیت‌های نظامی یا سیاسی او بالاتر بود و به این ترتیب احتمال ریش سفید بودنش بیشتر می‌شد. با آنکه فرماندهان و ریش سفیدان از میان اعضای برجسته جامعه هستند، مسئولیت بالقوه ریش سفیدان در تأیید بی‌عدالتی‌های دوران جنگ‌ها بیشتر است. هر چه مسئولیت احتمالی [فرد] برای بی‌عدالتی‌های گذشته بیشتر باشد، علاقه او به جلوگیری از پرسش از مسئولیتش [در گذشته] بیشتر خواهد بود.

به این ترتیب، به نظر می‌آید که ریش سفیدان - که خود بخشی از مجموعه بافت اجتماعی‌اند - از طریق سازوکارهای محلی حل و فصل اختلافات، بیشتر مانع - و نه تسهیل‌کننده - اداره امور قضایی‌اند. اما حتی زمانی که ریش سفیدان تصمیم می‌گیرند ساکت نمانند و تعدی را تصدیق کنند، قبول بی‌طرفی آنان از سوی مردم اغلب دشوار یا حتی غیر قابل تصور است. اندازه و وزن ظلم‌های جبران‌نشده‌ای که از گذشته در میان مردم باقی مانده‌اند، باعث می‌شود بسیاری از آنان توقع داشته باشند که هرکس [از جمله ریش سفیدها] احتمالاً بر اساس آن بی‌عدالتی‌ها و نه در راستای عدالت، رفتار کند.^{۵۱} بر این اساس، هر چه کمتر

۵۰. اجتماع محلی پشتون و نجبان قدرت در میان آنان - که بامیان را در ابتدای جنگ ترک کردند و به جز چند خانواده بازنگشتند - از این امر مستثناست.

۵۱. حادثه زیر می‌تواند روشن کند که چگونه این امر می‌تواند احتمال کسب مشروعیت از طریق رفتار خوب را تضعیف کند: یکی از افراد مسن با عصبانیتی قابل ملاحظه به من گفت که قاضی ای او را برای قطع درختان همسایه مقصر شناخته است و اینکه این قضاوت منصفانه نیست. پرسیدم اگر او درختان را نبریده، پس چه کسی این کار را کرده است؟ وی پاسخ داد: «هیچ‌کس، من بردم». سپس گفتم شاید درختان در واقع متعلق به خود او بوده‌اند. وی پذیرفت که «نه، متعلق به همسایه بودند و من آنها را قطع کردم». او همچنین به من گفت که میزان خسارتی که قاضی برای پرداخت به همسایه تعیین کرده، مناسب است. وی که متوجه شده بود گنج شده‌ام، و آشکار بود که نمی‌توانم ادعای او را در بی‌عدالتی در حکم بفهمم، توضیح داد: «می‌بینی، مسئله خود حکم نیست، بلکه انگیزه [قاضی] است. قاضی می‌خواست هزاره‌ای را مجبور کند برای تخریب بازار قدیمی تاجیک، خسارت بدهد. او کینه داشت و می‌خواست من را وادار به پرداخت کند، حتی اگر درختان را قطع نکرده بودم. قاضی تاجیک است.» این موردی شاذ است، خاصه از آنجا که قاضی حتی از اهالی

شخصی به بافت اجتماعی مستحکمی و گذشته آن تعلق داشته باشد و هر چه بیشتر در قامت شخص ثالث ظاهر شود - چنانکه قضات و میانجی‌گران غریبه این‌گونه به‌نظر می‌آیند - به‌نظر می‌رسد آزادی عمل بیشتری برای برخورد با خطاهای گذشته و حال داشته باشد. حُسن شهرت غیر معمول و کلایی که برای شورای پناهندگانِ نروژ کار می‌کردند - که عمدتاً به شکلی موفقیت‌آمیز به‌مثابه میانجی‌گر عمل می‌کردند و اکثراً از اهالی بامیان نبودند - تأیید می‌کند که رویه برگزیده شده برای حل و فصل از اهمیت کمتری نسبت به میزان جافتادگی وی در بافت اجتماعی برخوردار است.

این الگوهای ارزیابی بخش زیادی از ادعاها و شکایات را علیه ریش‌سفیدان توضیح می‌دهند که [چرا ایشان] طرف‌ها را از اقامه دعوا باز می‌داشتند، ظلم‌ها و ادعاها را کم‌اهمیت جلوه می‌دادند و به طرف‌ها فشار می‌آوردند که حل و فصل‌های غیر منصفانه‌ای را بپذیرند که بر اساس آنها، قربانیان باید متعديان به حقوق خود را ببخشند تا بخش کوچکی از آن حقوق را به دست بیاورند. این الگوها همچنین نشان می‌دهند که چرا مردم به مراجعه به محکمه تمایل دارند و از مراجعه به ریش‌سفیدان ناراحت می‌شوند و - چنانکه آمد - حتی این کار را نشانه فساد می‌دانند. قضات، اقدام ناموفق به وساطت را نشان‌دهنده آن می‌دانند که قربانیان در پی حل و فصل نبوده و بیش از عدالت‌جویی حقیقی، به دنبال «مشکل‌آفرینی» هستند، پیش‌فرضی که مرتباً در میان قضات با آن روبه‌رو می‌شدم.^{۵۲}

با این حال، این ارزیابی‌ها روشن نمی‌سازند که چرا مردم به جای شکایت از دعاوی‌ای که در مورد مسائل گذشته بوده‌اند (شبهه به ارزیابی‌ای که در مورد قضات در بالا داشتند)، غالباً از وجود بی‌طرفی در دعاوی‌ای که در آنها تفاوت آشکار قدرت وجود داشت، شکایت می‌کردند. مشکلات مدیریتی قضایی درون اجتماع، همچنین توضیح نمی‌دهند که چرا

بامیان نبود، و لذا هیچ مشارکتی در جنگ‌های متعدد محلی میان تاجیک‌ها و هزاره‌ها نداشت. اما نوع نگاهی که پیرمرد به قاضی داشت - که هیچ جایی برای کسب مشروعیت از طریق ارائه قضاوتی اساساً منصفانه برای وی باقی نمی‌گذاشت - خود نشان می‌دهد که تا چه حد، حس کینه و اثر مشروعیت‌زدای آن، حس ارضاء نشده نیاز به جبران بی‌عدالتی‌ای که فرد متحمل شده است، می‌تواند مهم باشد.

۵۲. ناراحتی طرف‌ها از این نگرش، همانا اهمیت ویژگی داوطلبانه نهادهای غیردولتی را برجسته می‌کند. برای نمونه، نک: Barfield, et al. ۲۰۰۶ (n ۴۰), at ۲۵.

طرف‌های ضعیف‌تر با کمک نهادهای حمایتی موجود، بر تأیید حقوق خود از سوی محکمه اصرار نمی‌کنند و سپس از آنجا کار را ادامه نمی‌دهند. از نزدیک شاهد بودم که زنی بدون هیچ حمایت خانوادگی و در مقابل فشار عظیم اجتماعی، موفق شد حکم طلاق و حتی حقوق حضانت برای همهٔ فرزندان - حتی آنان که نزدیک سن بلوغ بودند - بگیرد. اگر چنین چیزی ممکن است، باید امکان بی‌توجهی به فشار ریش سفیدان و اصرار بر تأیید حقوق زمین خود نیز وجود داشته باشد. حتی اگر آن فشار اجتماعی نشأت گرفته از ریش سفیدان، جدی گرفته بشود، نمی‌تواند روشن کند که چرا مردم از اقامهٔ دعوا به‌طور کامل خودداری می‌کنند. إِعراض اجباری از بخشی از حقوق خود، می‌تواند بر ارزیابی فرد از عادلانه بودن نتیجه، تأثیر بگذارد، اما می‌توان فرض گرفت که إِعراض افراد از شماری از حقوق‌شان، احتمالاً بهتر از نداشتن هیچ یک از آنها باشد.

پاسخ همیشگی به درخواست من برای توضیح این وضعیت این بود که در هنگام مواجهه با طرفی قوی‌تر در جایگاه مخاصم، شاید بتوان حکمی گرفت که حقوق ما را تثبیت بکند، اما این حکم نه تنها اجرایی نمی‌شود که حتی خطر هم می‌آفریند. قضات گرایش به این سو دارند که ادعا کنند چنین اظهارنظرهایی فقط بخشی از داستان را بیان می‌کنند، و دلیل واقعی پیگیری نکردن ادعاها در محکمه می‌توند نپذیرفتن خطر افشای خطاهای خود نیز باشد. ممکن است این نکته در برخی دعاوی حقیقت داشته باشد. با این حال، نه تنها این گونه از شکایت بسیار غلبه داشت، بلکه حتی اغلب موفق می‌شدم نظرات بیشتری از سوی همسایگان غیردخیل در ماجرا، و شاهدانی که داستان قربانی را تأیید می‌کردند، جمع‌آوری کنم که نظراتشان را در میان می‌نهادند. این امر ما را به سوی حوزهٔ مهم اجراء و حمایت از حل و فصل‌ها هدایت می‌کند.

۷. اجراء و حمایت

ممکن است تفاوت‌های بسیار زیادی میان منافع مربوط به سیاست در اجراء و الزام قانون، و

منافع طرف خصوصی در استفاده از حقوق قانونی خود وجود داشته باشند.^{۵۳} وجه مشترک آنها این است که حکم محکمه یا موافقتنامه حل و فصل به‌تنهایی نمی‌تواند به امر قضایی علاقه ایجاد کند. این تصمیم‌ها نیازمند حمایت یکی از انواع مراجع [قدرت] است تا اهمیت بیابد. با این حال، در ظرف و زمینه بامیان این پرسش مطرح است که چرا نهادهای دولتی به ظاهر قوی برای حصول اطمینان از احترام برای حکم محکمه، کافی نیستند. این امر ممکن است تا حدی معلول این واقعیت باشد که نیروهای پولیس، بسیار کمتر از قوه قضائیه مؤثر و قابل اعتماد محسوب می‌شدند. همچنین این وضع می‌تواند منعکس‌کننده این واقعیت باشد که اجراء و تضمین احکام در مقایسه با اصدار آنها وظیفه‌ای بسیار چالش برانگیزتر است. معایب نیروهای پولیس اغلب با تجربه منفی سلطه قدرتمندانه طرف‌های حاضر در رژیم‌های جنگی مقایسه می‌شد. با نظر داشت دغدغه عدالت در ذهن، و با توجه به گزارش‌های بسیار درباره اینکه چگونه هر کس تا حدی قربانی تبعیض اجرای قانون^{۵۴} از سوی یکی از رژیم‌های متعدد صاحب قدرت در جریان جنگ داخلی واقع شده است، چنین مقایسه‌ای می‌تواند به‌نحو شگفت‌انگیزی مشکوک به‌نظر بیاید. همگان این تبعیض سراسری و جرائم ارتكابی از سوی طرف‌های جنگ را حس و به‌طور گسترده محکوم می‌کردند. بیشتر این خواست و توان طرف‌های جنگ برای اعمال سلطه بود که همواره معیار تعهدی را که مردم در هنگام تقاضای حمایت از حقوق‌شان می‌خواستند، تعیین می‌کرد. این امر، به همراه دانش محدودی که درباره قلمرو صلاحیت و قدرت قانونی فعلی پولیس وجود داشت، به انتظاراتی انجامید که

۵۳. هر جا که منافع قانونی از نوع اجتماعی، اقتصادی، یا مهندسی دینی هستند، درجه الزام قانون و تصویب مجازات‌ها موضوعی بنیادین است. اگر موافقتنامه‌های حل و فصل، یا احکام قضایی بخواهند عملی باشند، می‌توانند همچون ارزیابی اعتبار نهادهای حقوقی، و طرف‌های ثالث، و ظرفیت اجرای قانون از سوی آنها باشند. با این حال، اگر بخواهیم به ارزیابی‌های قلمرو خصوصی از عدالت توجه کنیم، موارد یا حتی آمارهایی که نبود اجراء را اثبات می‌کند، لزوماً نشانه‌ای نگران‌کننده نیستند؛ برای مثال، این را غیرمعمول نیافتیم که حکم محکمه، صرفاً همچون گامی میانی در مذاکره بسیار جامع بلندمدت تلقی بشود. آنگاه، در اغلب موارد، قربانی، برخورداری از حقی را که به‌طور عمومی به رسمیت شناخته می‌شد، در ازای اجرای منفعتی دیگر - که خارج از حیطه حمایت قانونی بود - معاوضه می‌کرد. برخی اوقات، قربانیان ترجیح می‌دادند که تهدید اجرای مجازات را - به‌مثابه اهرمی برای کسب تسلط بهتر بر شرایط حاکم بر روابط - حفظ کنند.

۵۴. این تبعیض معمولاً به دشمنان آشکار محدود نمی‌شد، بلکه غالباً برای درجه‌بندی درون گروه، ارزشی بیشتر از حمایت از حقوق قائل می‌شد.

تقریباً برآوردنی نبودند. بر اساس آنچه که از ارتباط میان افسران پولیس و شهروندان نیازمند شاهد بودم، غالباً امکان نداشت حس مسؤولیت‌پذیری یا خدمتگزاری را - حتی در مواردی که من حضور داشتم - ملاحظه کرد.^{۵۵} همچنین می‌توانم بر اساس تجربه شخصی تأیید کنم که صلاحیت‌های داخلی و نظارت بیرونی نیروهای اجرایی می‌توانستند بهتر باشند. البته معتقدم که اگر تماس با پولیس ممکن بود و آنان به موقع حضور می‌یافتند - مثلاً به محض آنکه کسی شروع به سرقت خرمن همسایه‌اش می‌کرد - و اگر آنها به شکایات علیه تعدیات مستمر پاسخگو بودند و به مثابه نهادی مرتبط با اجرای قانون و حمایت [از شهروندان] در موضوعاتی مانند حقوق زمین، به حمایت از مرجع قضائی علاقه نشان می‌دادند، کمی بیش از وضعیت کنونی جدی گرفته می‌شدند و کمی بیشتر به اقناع کسانی که تاکنون جرأت نکرده بودند از طریق اقامه دعوا عدالت‌جویی کنند، کمک می‌کردند.

استدلال برای این ادعا به کیفیت موقتی ارزش‌ها و منافع باز می‌گردد، ارزش‌ها و منفعی که به طور کلی در اقامه دعوا و به طور خاص در دعاوی زمین مطرح هستند. ممکن است امنیتی حداقلی تضمین شود، وکلاء، قضات، وریش سفیدان از حق قربانی حمایت کنند، حل و فصلی کاملاً عادلانه را تسوید نمایند و فرد تعدی‌کننده را به موافقت با آن مجبور سازند. با این حال، عدالت نه تنها نیازمند کارآمدی نهادهای فعلی در حمایت از چنین حل و فصلی است - صرف‌نظر از انجام آن از سوی نهادهای دولتی یا غیردولتی - بلکه [نیازمند] پیش‌بینی قابل اعتمادی از حمایت از خود در آینده، مادامی که علاقه به استیفای حق مورد مشاجره وجود دارد، و نیز مادامی که روابط با طرف متخاصم برقرار است، نیز هست. اگر وظیفه مورد نظر عبارت از دفاع از حق خود نسبت به سلطه بر قطعه‌ای از زمین، و دفاع از این سلطه در درازمدت در مقابل حرص و آز همسایه‌ای ثروتمند و قدرتمند باشد، همه این شرایط برای حمایت از این حق در درازمدت می‌تواند لازم آید.

مردم دائماً به من می‌گفتند که تنها اکنون است که امور به این صورت در جریان است.

۵۵. برداشت من این بود که، با آنکه من هیچ‌گونه قدرتی به سبب وابستگی نهادی و صلاحیت رسمی نظارت نداشتم، هرگاه حضور داشتم، مقام‌های دولتی اغلب می‌کوشیدند تا لیاقت و نگرش حرفه‌ای خود را به من اثبات کنند.

برای آنکه دریابم که عنوان «پس از جنگ» به چه معناست، به‌طور خودکار فرض می‌گرفتم که این «اکنون» با گذشته متفاوت است. وقتی شاهد بحث و گفتگوی خانواده کشاورزی بودم، تازه فهمیدم که اشتباه می‌کردم. اواخر زمستان بود و گفتگو به وظیفه آماده کردن زمین برای کاشت بذر - که به‌زودی در راه بود - کشیده شد. سپس گذرا این تردید به میان آمد که آیا این کار [کاشت بذر] عاقلانه است - پرسشی که من را کاملاً گیج کرد. ابتدا فکر کردم که خانواده ممکن است استطاعت خرید بذر را نداشته باشد. از این‌رو با احتیاط از بالا رفتن قیمت‌ها پرسیدم. متوجه شدم که پرسش مذکور به وضعیت سیاسی باز می‌گشت: وضعیت عمومی امنیت در آینده نزدیک و لذا میزان احتمالِ مجال برداشت آنچه که کاشته‌اند. آن شب این را آموختم که تا چه اندازه این تصور در [ذهن آنان] نفوذ کرده است که هیچ رژیمی در قدرت باقی نمی‌ماند؛ اینکه تغییر رژیم‌ها بسیار خشونت‌آمیز و به احتمال زیاد با دوره‌ای از جنگ داخلی همراه خواهند بود. آن خانواده توافق کردند که زمین خود را آماده کنند و وقت زیادی برای اخذ این تصمیم صرف نشد. اما، با توجه به آنکه آنان کار دیگری برای امرار معاش نداشتند، صرف مطرح شدن آن پرسش، حیرت‌آور بود. فروپاشی رژیم، آنقدر جدی مفروض گرفته شده بود که تا وقتی که من نرسیده بودم، هیچ‌کس زحمت بیان آن را به خود نداد. تنها پرسش آن بود که چه موقع آن اتفاق خواهد افتاد. این انتظار که تغییر رژیم احتمالاً برداشت از زمین را به‌خطر می‌اندازد، نشان می‌دهد زندگی در ابتدایی‌ترین شکل آن تا چه اندازه بی‌ثبات و در معرض خطر پنداشته می‌شد.^{۵۶} هفت سال کاشت و برداشت در صلح نسبی به تغییر این تصور کمکی نکرده بود. هشیاری نسبت به موقت بودن چنین ارزیابی‌هایی از محیط‌های مرتبط و تأثیرات تجارب بر چنین ارزیابی‌ها و پیش‌بینی‌های موقتی به پیدا کردن پاسخی برای بسیاری از پرسش‌های بی‌پاسخ کمک می‌کند.

حتی اگر تغییر رژیم به جنگ داخلی و نوعی از حاکمیت جنگی منتهی نشود، تجربه آن

۵۶. به‌طور خاص، کسانی که در طول جنگ‌ها در افغانستان مانده بودند، این انتظار تغییر بنیادین مکرر را در ذهن داشتند. متوجه شدم کسانی که بعد از تجربه طولانی مدت یک زندگی دشوار اما نسبتاً باثبات در اجتماع پناهندگان خارج از کشور، به افغانستان بازگشته بودند بیش از دیگران نگاهی روبه‌آینده نسبت به آن نظم و نظام داشتند.

است که همراه با رژیم جدید، مجموعه جدیدی از هنجارها حاکم خواهد شد. مثال زیر نشان می‌دهد که این امر نه تنها هرگونه قطعیت حقوقی در معنای صحیح را از میان می‌برد، بلکه حتی درباره [پایداری] موافقتنامه‌ها نیز نگرانی ایجاد می‌کند.

روزی فردی از بزرگان و ریش سفیدی در بازار به من نزدیک و خواهان نظر و مشورت من شد.^{۵۷} وی توضیح داد که سالیان قبل، رابطه‌ای نامساعد میان دو خانواده همسایه بر سر مسئله تعیین مرز میان زمین‌هایشان شکل گرفت که منجر به زخمی شدن افرادی در دو طرف دعوا و کشته شدن یک نفر شد. در آن زمان، طالبان بر این ناحیه سلطه داشت، اما وارد کردن آنها به دعوا، خطرناک تلقی می‌شد، زیرا نتیجه غیرقابل پیش‌بینی بود. طرف‌ها توافق کرده بودند که پیرمردی که با من صحبت می‌کرد، دختر تازه متولدشده‌اش را (وقتی که بزرگ‌تر شد) به ازدواج برادر قربانی در آورد. بدین سان، منازعه نسبتاً فروخته شد و تقلیل یافت و از وارد کردن طالبان به موضوع، اجتناب ورزیده شد. از هنگامی که رژیم فعلی شروع به ازمیان برداشتن سنت حل و فصل و تزویج اجباری کرده، [وضعیت] آن مردی که توافق اولیه را برای ازدواج دخترش انجام داده بود، ناگهان به رضایت اختیاری دخترش وابسته شد. با این حال، دختر از ازدواج خودداری کرد و آن پدر خود را بر سر دوراهی یافت: از طرفی شوهر آینده تهدید کرد که اگر موافقتنامه رعایت نشود او را خواهد کشت و صریحاً گفت که هیچ شرط دیگری را در موافقتنامه نخواهد پذیرفت؛ هم‌زمان دولت نیز او را - در صورت اجرای موافقتنامه - به زندان تهدید می‌کرد.

این قضیه نشان می‌دهد که چگونه تغییرات حقوقی گذشته، غالباً به پیشینه منازعات ورود یافته و برای زمان حال اهمیت می‌یابند. حتی اگر قانون یا هنجاری در زمانی خاص از لحاظ هنجاری تأیید شود، اهمیت بالقوه کوتاه‌مدت آن لزوماً بر احترام به آن به لحاظ عملی تأثیر می‌گذارد. زمانی که این امکان وجود داشته باشد که در یک روز، موافقتنامه مورد قبول

۵۷. سعی‌ام بر آن بود تا از تأثیرگذاری بر جریان دعاوی بپرهیزم و فقط مشورت نهادی بدهم. در هر صورت، هر وقت مردم نظر من را می‌پرسیدند، بر این اصرار می‌کردم که حق ندارم موضع بگیرم و صلاحیت هیچ‌گونه وکالتی ندارم، بلکه تنها آمده‌ام که بشنوم و یاد بگیرم. با این حال، مورد یادشده در بالا یکی از موارد بسیاری بود که به‌راستی حسن درماندگی مردم در مقابل وضعیت‌های دشوار را در می‌یافتم.

طرف‌ها، معتبر بوده اما در روز بعد به یک جرم تبدیل شود، اعتماد به تداوم اجرایی هر گونه قانون یا موافقتنامه، تقریباً احمقانه است. تجارب مربوط به سیاست‌گذاری‌ها و سیاست‌های بسیار گوناگون مربوط به زمین - از تغییر سیاست‌های مربوط به مهاجران صحرانشین از راه اصلاحات ارضی گرفته تا مصادره مستقیم زمین از سوی جنگ‌سالاران، تا طرح‌های کنونی انکشاف، و تجارب جنگی فرار و ترک زمین به طور پیوسته - همگی آشکارا بر بی‌اعتمادی نسبت به حمایت هنجاری از سوی نهادهای دولتی و نیز الزام عملی آنها، می‌افزایند.^{۵۸} بنابراین، پرسش مهم آن است که چگونه این پیش‌بینی تغییر رژیم در آینده نزدیک، و جنگ داخلی، بر حمایت درون حوزه اجتماعی تأثیر می‌گذارد.

مباحث قسمت قبل دغدغه ثانوی عموم مردم درباره تعدی را آشکار ساخت که طبیعتاً دغدغه آنها درباره حمایت از موافقتنامه‌ها را نیز نشان می‌دهد. با این حال، فقدان نظارت اجتماعی بر قدرت و هنجارها فقط مبادله‌ای میان عدالت و خوف از فعال شدن گذشته نیست. تجربه‌ای که مردم از تحولات و تغییرات معوّج و غیرقابل پیش‌بینی موجود در شکل‌گیری طرف‌های جنگ، و اتحادها در جنگ داخلی داشته‌اند، این درس را به آنان آموخته است که، با توجه به اتحاد کامل، و هم‌سو بودن ساختارهای مهم قدرت با نیروها و منافع بیرونی، پیش‌بینی ترتیبات قدرت - حتی در آینده نزدیک نیز - ناممکن است.^{۵۹} به من گفتند که در چنین شرایط غیرقابل پیش‌بینی و مخاطره‌آمیز زندگی، بقاء به دو چیز وابسته است: منابع خود فرد، و روابط او با کسانی که منابع بیشتر داشتند. هر دو معیار به خودی خود جدید نیستند، زیرا در محیط طبیعی خشن مانند محیط جنگل‌های مرکزی - که محصول بد می‌تواند زندگی بسیاری را به خطر بیافکند، بقاء، همواره تا حدی به امکان درخواست یاری از شخصی با

۵۸. یک استثناء قابل توجه در این الگو در زمینه دعای زمین یافته‌ام، و آن احترام مشترک ظاهری است نسبت به اسناد [صادر از سوی] همه رژیم‌ها. به نظر می‌رسد منطق بینادین دیوانسالاری - که همه انواع نظام‌های دولتی بر آن اتکاء دارند - مستلزم احترام دوجانبه برای اسناد رسمی در همه زمان‌ها، مکان‌ها، یا در چارچوب هنجاری نظام‌های همه رژیم‌ها است.

۵۹. در میان هزاره‌ها، یکی از ارجاعات همیشگی به این پیش‌بینی ناپذیر بودن آن بود که در طول جنگ‌های داخلی، برخی حکومت‌های همسایه شروع به حمایت از طرف‌های تاجیک در جنگ کرده بودند، با آنکه فرماندهان تاجیک در آن موقع، تبدیل به بدترین دشمن هزاره‌ها شده بودند.

منابع بیشتر بستگی دارد. آنچه که در طول جنگ‌ها تغییر کرد، عبارت است از نوعی قدرت - که نکته مذکور به آن اشاره می‌کند - شیوه ایجاد آن، و پیامدهایی که آن قدرت برای نظام اجتماعی-سیاسی دارد. به نظرم، این تغییر را می‌توان تغییر الگوی قدرت خان، به الگوی جنگ‌سالاران توصیف کرد.^{۶۰}

توصیفاتی که درباره مبنای مشروعیت اقتدار دریافت کردم، همچنان با الگوی قدرت خان مشابه بودند. این موضوع مستلزم این قاعده بود که قدرت باید به منظور حمایت از آنان که نیازمند و وابسته بدان هستند، به کار گرفته شود. در برخی موارد، وقتی ریش سفیدان مدعی بودند که اقتدار خود را برای دیگران و در کل، اجتماع استفاده می‌کنند، بر اساس این الگوی قدیمی خان‌خانی استدلال می‌کردند.^{۶۱} شک ندارم که بزرگان و ریش سفیدانی هستند که تمام سعی خود را برای خدمت به اجتماع خود به کار می‌برند، اما برخلاف برداشت قدیمی از اقتدار، معیار قطعی‌ای که مطابق آن منزلت لازم برای انتخاب شدن در شورای انکشاف روستا کسب می‌شود، عبارت است از توانایی دسترسی یافتن به منابع بیرونی، نه مدیریت منابع داخلی. بنابراین، قدرت، وابسته به دسترسی کسانی است که قدرت بیشتری

۶۰. لورت با ذهنیت مربوط به ترتیبات آفریقایی، تفاوت‌های میان این دورا به مثابه تفاوت میان جنگ‌سالاران و «مردان بزرگ» خلاصه می‌کند. به تعبیر او، جنگ‌سالاران «قدرت را از راه پول برای اسلحه و مزدوران جنگجو ایجاد می‌کنند، و منزلت را از قدرت کسب می‌کنند، که به آنها برای کسب ثروت جدید اعتبار می‌دهد. مردان بزرگ [...] منزلت را به قدرت تبدیل می‌کنند. قدرت می‌تواند ثروت تولید کند، اما ثروت و نیروی کار باید «فدای» مردم شوند تا منزلت بیافرینند.» نک:

Georg Elwert, 'Switching Identity Discourses: Primordial emotions and the social Constructions of We-Groups', in Günther Schlee (ed), *Imagined Differences: Hatred and the Construction of Identity* (LIT, Hamburg 2002) 33-54, at 42.

ردیابی زمان دقیق آن تغییر دشوار است، زیرا حتی دشوار بتوان قضاوت کرد که الگوی خان همواره در عمل کاملاً معتبر بوده است. با این حال، گزارش‌های تاریخی‌ای که جمع‌آوری کرده‌ام، همگی القاء می‌کنند که با شروع جنگ داخلی، دخالت نظامی خارجی‌ان، و وابستگی فزاینده به پول و سلاح آنان، نه تنها شرایط رهبری را از لحاظ مهارت‌های لازم تغییر داد، بلکه به غلبه الگوی جنگ‌سالاران نیز پایان داد. برای مثال، نک:

Bernt Glatzer, 'Schwert und Verantwortung: Paschtunische Männlichkeitsideale', in Erwin Orywal, Aparna Rao, and Michael Bollig (eds), *Krieg und Kampf: Die Gewalt in Unseren Köpfen* (Reimer, Berlin 1996) 1070120, at 117; D.B. Edwards, *Before Taliban: Genealogies of the Afghan Jihad* (University of California Press, Berkeley/Los Angeles/London 2002), at 148 (برای دلایل ناشی از جنگ برای آن تغییر) Jon W. Anderson, 'There Are No Khans Anymore: Economic Development and Social Change in Tribal Afghanistan' (1978) 32(2) *The Middle East Journal* 167, (برای تحولات قبل از جنگ که پیشاپیش از این تغییر حمایت می‌کردند).

۶۱. همچنین، رویه انتخابات شورای انکشاف روستا این را القاء می‌کند که قدرت باید بر اساس خدمت به اجتماع مشروعیت بیابد.

دارند. به لحاظ شخصی، این امر بدان معناست که فرد نباید افراد دارای قدرت بیشتر را برنجاند، زیرا ممکن است دسترسی او به منابع بیرونی قطع شود. در حال حاضر، به چالش گرفتن فرد قدرتمندتر از راه اقامه دعوا علیه او، امری نسبتاً بی‌ضرر است، زیرا ممکن است به خط‌خوردن نام اقامه‌کننده دعوا از فهرست کسانی بی‌انجامد که از سازمانی غیردولتی هدیه دریافت می‌کنند، یا اینکه شغلی به فرد پیشنهاد نشود. اما افراد به این تجربه خود در زمان جنگ داخلی اشاره می‌کنند که چالش مذکور می‌توانست به آسانی به انتقام گرفتن جانی ختم شود، یا دست‌کم فرد اقامه‌کننده دعوا از حمایتی که طرف مقابل می‌توانست به او ارائه کند، محروم گردد. در چنین دوره‌هایی، همه آن چیزی که فرد در تملک خود دارد، فقط با تحمل افراد رده بالا در سلسله مراتب منابع، حفظ می‌شود.^{۶۲} این اندیشه که همگان از این منطق وجودی برای بقاء پیروی نمی‌کنند - بدین معنی که طرفدار افراد قدرتمندتر بشوند یا حداقل به مواجهه با آنان برنخیزند - به مثابه ایده‌ای ناممکن، غیرمنطقی و احمقانه رد می‌شد. حتی آن را به نحو خطرناکی غیرقابل پیش‌بینی محسوب می‌کردند، که تأییدی بود بر این نکته که الگوی خان‌خانی قدرت، فقط همچون ادعایی ایدئولوژیک - و نه عاملی تشکیل‌دهنده برای نظام اجتماعی سیاسی - معتبر است.^{۶۳} تنها از لحاظ نظری این امکان وجود داشت که هرکس، در صورتی متعهد به حقیقت و حمایت از قربانیان ضعیف‌تر باشد، که در آینده به شکلی وابسته به بافت اجتماعی بومی نشود، که این خود دلیل دیگری است بر اینکه اشخاص ثالثی که متعلق به جاهای دیگرند، از احترام افزون‌تری بهره‌مندند.

۶۲. برداشتم این بود که این احترام به قدرت، حتی هنجارهای کلی اعطای حمایت به ضعیف‌تر را زیر سؤال می‌برد، و سهمی در ایجاد اضطراب‌ها و رنج‌ها داشت که به آسانی امکان داشت از آنها جلوگیری شده و با همبستگی اولیه جبران شوند. بارها به من می‌گفتند که کمک احمقانه است، زیرا به نقصان منابع خود منجر می‌شود و هیچ نفعی به بار نمی‌آورد. دلایل بیشتری برای مسئول انگاشتن «دولت» یا «سازمان‌های غیردولتی» برای ارائه این کمک‌ها وجود دارند، اما در عمل ضعف همبستگی اجتماعی را با کسانی که قدرت کمتری دارند، برجسته می‌کند.

۶۳. شمار زیاد طرف‌های جنگی رقیب، و این واقعیت که در بامیان مرزها در اجتماع کشیده می‌شوند و حتی خانواده‌ها ممکن است ظرفیت خودگردانی اجتماع‌ها را به نحو مضاعف تضعیف کرده باشند. می‌توان فرض گرفت که اجتماع‌هایی که کمتر متفرق بودند و دارای همبستگی اجتماعی و تداوم بیشتری در طول جنگ‌ها بودند، ترکیب هر دو الگو و حمایت از هنجارهای قدرتی که مربوط به همبستگی و وظایف حمایت بودند را آسان‌تر می‌یافتند.

با این حال، این امر در سطح محلی، نه تنها مانع از حمایت شاهدان از حقیقت به نفع طرف ضعیف‌تر می‌شود، بلکه هنجارهای همبستگی و نهادهای اجتماعی حمایت را نیز کنار می‌زند - که به نظر می‌رسد اتکالپذیری خود را تماماً از دست داده‌اند. قربانیانی که به تفاوت قدرت خود با قدرت طرف متخاصم‌شان اشاره می‌کردند، حتی فکر حمایت برادران خود را در مقابل تخلف بیرونی نیز در سر نمی‌پروراندند.^{۶۴}

با چنین خوفی از حاکمیت نیروهای افسارگسیخته، طرف‌های دعوی که قدرت آنان متفاوت نیست یا تنها اندک تفاوتی دارد، دلایلی قوی در دست دارند که حل و فصل و مصالحه را جدی بگیرند. حتی به نظر می‌رسد که قادر به استفاده مطلوب از سازوکارهای حمایتی‌ای که در حال حاضر در محل می‌یابند، باشند. برخی از این دعوی نیز به دست نهادهای غیردولتی و با رضامندی طرفین، حل و فصل می‌شوند. با این حال، بسیاری ترجیح می‌دهند به منظور پرهیز از به خطر انداختن توازن قدرت نسبتاً برابر خود از طریق فعال کردن شبکه‌ها و روابط محلی، به محکمه مراجعه نمایند.

در مواردی که تفاوت قدرت [میان طرفین دعوا] زیاد است، متخلفان نسبتاً قوی، گرایش به القای این حس را دارند که مجازات شدن‌شان ممکن نیست. با آنکه دعوی بسیاری میان طرف‌هایی که اختلاف قدرت زیادی ندارند، دیده می‌شود، اما همین موارد هستند که از آنها همچون نشانه «تداوم جنگ» یاد می‌شود. به طور خاص، حاکمیت بی‌قیدوبندی که قدرتمندان دارند، وابسته به تمسک آنان به زور نیست. به نظر می‌رسد که خوف از نیروی

۶۴. این امر تا حدی مشکلی است که به سبب روابط ناشی از عضویت در طرف جنگی یکسان ایجاد شد، زیرا الگوهای چگونگی شکل‌گیری چنین عضویت‌هایی با طبقه‌بندی‌های مربوط به قربانیت‌های اجتماعی - که بر خویشاوندی، محلی بودن، قومیت، یا وابستگی فرقه‌ای بنا می‌شد، منطبق نیستند و آنها را نقض می‌کنند. علقه‌هایی که بر تقاضاهای متقابل برای حمایت و همبستگی - که از جنگ ناشی می‌شدند - بنا شده‌اند، به دنبال خود انتظارات قدیمی از قواعد مربوط به طرفداری را زیر سؤال می‌برند. نه تنها شکل گرفتن این علقه‌های مرتبط با جنگ به ندرت دیده می‌شوند، بلکه معمولاً نمی‌توان آنها را در عرصه‌های اجتماعی‌ای شناخت که به طور سنتی روابط اجتماعی فرد را تصویر می‌کنند چرا که آنها بیشتر اوقات مشروعیت اجتماعی ندارند. از زمانی که بخشی از هزاره‌ها - که بقای خود را مدیون طالبان هستند - در کنار طالبان علیه بخش دیگری از هزاره‌ها جنگیدند، اکنون بعید است طالبان را به مراسم ازدواج خود دعوت کنند و این روابط را علنی سازند. اگر چه ممکن است که در صورت نیاز به یکدیگر کمک کنند. بنابراین، حتی پاسخ گفتن به این پرسش بنیادین که چه کسی با شخص، هم‌موضع شده و از او حمایت می‌کند، دشوار است، چه رسد به این پرسش که طرف دیگر از حمایت چه کسانی بهره خواهد برد.

افسارگسیخته در آینده، نیرویی کافی برای ثبات‌بخشی به الگوی پُردوام «حاکمیت قدرت» علیه «حاکمیت قانون» باشد، که علی‌الاصول همگان را نگران می‌کند، زیرا همواره کسانی هستند که در رده‌های بالاتر قرار دارند.

آگاهی بزرگان و ریش‌سفیدان محلی به این وضعیت، به کاهش گفته‌های انتقادی قربانیان نسبت به دستگاه قضائی ریش‌سفیدان کمک می‌کند. با توجه به این انتظارات از آینده، باید این گزینه را بررسی کرد که ایشان ممکن است، با ممانعت از مراجعه طرف‌های ضعیف‌تر به دادگاه، فرونشاندن عواطف، ترتیب دادن جبران بخشی از خسارات، و کمک به حمایت از طرف‌های ضعیف‌تر در مقابل خطرات ناشی از ادعاهای کنونی آنان در آینده، در واقع به نفع آنان عمل کنند. همچنین ممکن است که ریش‌سفیدان سعی کنند تا با پیروی از منطق بقاء، به همان اندازه دیگران فقط از خودشان حفاظت کنند - که در این صورت به دشواری می‌توان آنان را سرزنش کرد. با انتظار تغییر رژیم در آینده و جنگ داخلی‌ای که بلافاصله در پی آن می‌آید، طرف‌های دعوا و نیز میانجی‌گران، گزینه‌ای جز سازگار کردن راهبردهای خود در باب اقامه دعوا با اصل موقتی بودن شرایط موجود - که ناشی از ارزیابی‌شان از محیط سیاسی، حقوقی و اجتماعی پیرامون‌شان است - ندارند.^{۶۵} انتخاب‌هایی که طرف‌های ضعیف‌تر دارند، این نکته را برجسته می‌سازد. آنان که - به این دلیل که پیشاپیش یعنی اکنون، بقای‌شان در خطر است - نمی‌توانند از ادعاهای مربوط به حقوق خود دفاع کنند، چاره‌ای جز موافقت با حل و فصلی غیرمنصفانه به منظور حفظ بخشی از زمین ندارند. با این حال، ایراد چنین روشی آن است که برای همیشه ادعای برحق را به کناری می‌نهد. از این رو، بسیاری صبر می‌کنند و امیدوارند که در رژیمی که در آینده خواهد آمد، تفوقی نسبت به رژیم کنونی بیابند. البته این امری است پیش‌بینی‌ناپذیر برای اکنون.^{۶۶} به هر حال، [هر گزینه‌ای انتخاب شود،]

۶۵. برای بحثی مفصل در خصوص وابستگی موقت میان فاعلیت و ساختار، نک: Emirbayer and Mische ۱۹۹۸ (n ۲۳).

۶۶. با آنکه برخی از انواع منابع وجود دارند که در طول تغییر رژیم‌ها، ارزش قابل اعتماد و باثباتی داشته‌اند - که زمین برجسته‌ترین آنهاست - نظام فعلی مثال خوبی است برای آنکه حتی قدرت، خود نمی‌تواند پیش‌بینی‌پذیر باشد، چنانکه زمین‌داری ثروتمند پس از بازدید از سازمانی غیردولتی اظهار داشت: «چند سال پیش، چه کسی فکر می‌کرد که یک روز من وابسته به زنی جوان بشوم که حتی در بامیان خانواده ندارد، چه رسد به زمین». وی به اندازه کافی مؤدب بود که خشم خود را از گستاخی آن زن جوان در منتظرنگه‌داشتن

عدالت متفاوت به نظر خواهد آمد و این امر نشان می‌دهد که میزان بسیار کمی از عدالت در کوتاه‌مدت به‌دست آمدنی است. این انتظارات نسبت به آینده و راهبردهای اقامه دعوا - که از آن انتظارات ناشی می‌شوند - شاید از جمله مخرب‌ترین و ماندگارترین پیامدهایی باشند که این جنگ‌ها برای زمان حال داشته‌اند. پیامدهای این انتظارات برای سنجش عدالت و رویه‌های اقامه دعوا بی‌تردید تأثیر نیرومند تجارب گذشته را نشان می‌دهند، چنانکه به نظر می‌رسد پیش‌بینی آینده به‌تنهایی برای مقاومت در مقابل بیشتر کوشش‌هایی که برای ایجاد یک نظام قضایی انجام می‌شوند، کافی باشد. این خود در عوض به بازتولید و تداوم این تجربه برجای مانده از جنگ می‌انجامد، که قدرت به‌وسیله قانون مهار نمی‌گردد.

۸. نتیجه

همان قدر که مجال عدالت‌جویی از طریق اقامه دعوا اهمیت دارد، تداوم نبود فرصت مقابله با آنانی که قدرت بیشتری دارند، بر اساس ادعاهای حق‌مدارانه، مخرب است. ویژگی فراگیر و نظام‌مند این بی‌عدالتی به گونه‌ای است که حتی دعاوی‌ای که رسیدگی به آنان از همه آسان‌تر است، امکان دسترسی به نظام قضائی را پیدا نمی‌کنند. در عمل، این بی‌عدالتی غالب، با تخریب حس امنیت، به طور کلی از نظام سیاسی مشروعیت‌زدایی می‌کند و محیطی اجتماعی را که دربردارنده ویژگی‌های در ماندگی، ترس و فرار از مجازات است، می‌پروراند.^{۶۷} این امر نه تنها مجال پرداختن به شبکه‌های پیشین تعدی کردن و قربانی شدن را از میان می‌برد، بلکه به آنها تداوم بخشیده و حتی لایه‌ای جدید بر آنها می‌افزاید.

این فقدان دسترسی به عدالت، تعجب‌آور نیست، بلکه در واقع باید انتظار آن را اکنون در بیشتر محیط‌های افغانستان، داشت. با این حال، مسائلی نظیر پشتیبانی جدی قاعده‌مند و عملی از نظام سیاسی فعلی (شامل حضور قدرتمند بین‌المللی)، پیش‌فرض کارآمدی و

بیش از حد خود نشان ندهد. وی این را با عباراتی بسیار اندیشیده‌تر بیان کرد: «این قدرت قلم است که اکنون حکومت می‌کند. او قلم دارد». با این حال، وی مطمئن بود که این ترتیبات موقت، دیری نخواهد پایید، و درست به خاطر همان دلیلی که قدرت قلم، تنها چند سال قبل غیرقابل تصور بود، قلم نیز به زودی رخت بر خواهد بست: هیچ رژیم‌ماندگار نیست.

۶۷. برای خلاصه‌ای انتقادی از آثار فرار از مجازات بر هر گونه حاکمیت قانون، نک: Mason ۲۰۱۱ (n ۳۰).

دسترسی به نظام حمایتی اقامه دعوا، انتظار مردم که کنشگران نهادی طرف ثالث به ادعاهای مربوط به حقوق و تعدی توجه می‌کنند، و سرانجام امنیت فراگیر در زندگی روزانه، بامیان را همچون محیطی بسیار استثنائی در ظرف و زمینه افغانستان، برجسته می‌سازند.^{۶۸} این ارزیابی‌ها از بی‌عدالتی متقاعدکننده‌اند حتی در محیطی که می‌تواند نمونه‌ای موفق از بازسازی پس از جنگ باشد، محیطی که من را قادر ساخت آثار پایدار جنگ داخلی را نشان بدهم. این آثار ممکن است از پرتاب موشک به ساختمان محاکم یا کارمندان قضایی‌ای که تجهیزات مناسبی ندارند کمتر به چشم بیاید، اما اهمیت و اثر تخریبی آنها برای نظام قضایی و زندگی روزانه کمتر از پرتاب موشک نیست.

آنچه را که ارزیابی‌های طرف‌های اولیه دعوا برجسته می‌کنند، عبارت از این است که زیر سؤال بردن صرف نظام سیاسی و حقوقی در ارتباط با عملکرد فعلی آنها، به‌تنهایی برای فرصت عدالت‌جویی از طریق اقامه دعوا کافی نیست. اقامه دعوا به‌عنوان روشی برای مذاکره درباره روابط اجتماعی از طریق ادعاهای مربوط به حقوق، آشکارا به این واقعیت اشاره می‌کند که عدالت در قالبی کوتاه مدت نمی‌تواند وجود داشته باشد. بیشتر روابط اجتماعی در بلندمدت حائز اهمیت هستند، همان‌گونه که بیشتر ادعاهای مربوط به حقوق مورد نزاع، اهمیت بلندمدت دارند. تجربه زندگی در دوران جنگ به مردم آموخت که مواجهه با قدرتمندان کنونی، ممکن است در مقایسه با ازدست‌دادن ارزش حقی که در خطر است، خطر بسیار بزرگتری برای بقای آنان داشته باشد. خوف از قدرت دیگران آنقدر عمیق ریشه دوانده که حتی به منابعی مانند زمین - که به‌عنوان ابزار بقاء، ارزشش با تجربه جنگ، افزایش یافته است - نیز سرایت کرده است.

حتی جدی‌ترین اراده برای موفقیت‌آمیز ساختن آینده اگر از راه فراموشی گذشته باشد، نمی‌تواند تجارب را کنار بگذارد، تجاربی که نه تنها درباره اعتمادپذیری حقیقت‌یابی و مشروعیت مراجع قانونی تردید ایجاد می‌کنند، بلکه مهم‌تر از آن تنها به اعتمادپذیری کوتاه‌مدت

۶۸. این شرایط استثنائی شاید این واقعیت را توضیح بدهند که ارزیابی کلی نهادهای دولتی و غیردولتی با یافته‌های کلی در افغانستان متضادند.

Cf. e.g. UNDP 2007 (n 7), at 91.

نسبت به کل نظام حقوقی و سیاسی می انجامد. تجارب گذشته به گونه‌ای رویه‌های اقامه دعوا را شکل داده‌اند که با تضعیف بسیاری از کوشش‌ها برای ایجاد نظامی قضایی، پیامدهایی مخرب داشته‌اند و در عوض به بازتولید و تداوم تجربه جنگ انجامیده‌اند: یعنی این نکته که قانون نمی‌تواند بر قدرت افسار بزند. راهی برای مقابله با این واقعیت وجود ندارد، چنانکه آدام بیان می‌کند، «[ما انسان‌ها] همچون موجوداتی زنده و تکامل یافته، درحقیقت گذشته خودمان هستیم».^{۶۹} با توجه به آنکه مردم باید در دنیایی بسیار پیچیده، نامطمئن، و پیش‌بینی‌ناپذیر زندگی کنند، نمی‌توان آنان را به خاطر جدی گرفتن درس‌های بقاء از گذشته، سرزنش کرد. تحلیل فوق نشان می‌دهد که اعتماد را نمی‌شود به‌سادگی «ایجاد کرد»، بلکه باید خود ایجاد شود. حتی اگر انتظار وقوع جنگی جدید، با درنظرگرفتن وضعیت ملی، منطقه‌ای، و موقعیت ژئوپولیتیک امور، مبنایی نداشته باشد، می‌تواند یک درس معتبر از گذشته باشد، حداقل تا زمانی که ارزش این درس از میان برود و خطاب‌بودن آن با تجربه بلندمدت نظام حقوقی و سیاسی قابل‌اعتمادی معلوم شود.

ادعای مذکور اهمیت وجود امنیت در زندگی روزمره و وجود نهادها و مراجع حقوقی کاملاً مجهز، آموزش‌دیده، و متعهد به هر نوع از حاکمیت قانون را به پرسش نمی‌گیرد. این واقعیت که دعاوی میان طرف‌های با قدرت مشابه، می‌تواند با موفقیت حل و فصل شود، دستاوردی بسیار جدی برای همه طرف‌های درگیر مسأله است، و ارزش مثبت بزرگی برای مدیریت زندگی و بسیاری از روابط اجتماعی دارد.^{۷۰} ارزیابی کلی از بی‌عدالتی و معایب سازمانی آشکار در ایجاد گزینه عدالت‌جویی از طریق اقامه دعوا، پاسخی است به عواملی که بسیار دور از تأثیر این نهادها هستند و دعوتی است برای احتیاط در اینکه مسئولیت این بی‌عدالتی عمیق را بر عهده چه کسی بگذاریم. به طور خاص، در مباحثاتم با ناظران خارجی یا اعضای سازمان‌های بین‌المللی، اغلب با این تصور مواجه می‌شدم که علل شکوه‌ها از

69. Barbara Adam, *Time and Social Theory* (Polity Press, Cambridge 1994), at 142 (تأکید از متن اصلی است).

۷۰. با آنکه این مقاله منتقد باور به «کیمیای سیاسی»، و نیز منتقد رویکرد غالباً مکانیکی در کوشش برای ایجاد حاکمیت قانون است - که در (Mason ۲۰۱۱ (n ۳۰)) از آن بحث شده است - با این حال، باید تأکید کرد که استفاده خوبی که طرف‌ها از ساختارهای سازمان‌یافته کردند، نشانگر ارزش نسبی‌ای است که در این کوشش‌ها وجود دارد.

بی‌عدالتی در نبود رفتار حرفه‌ای از سوی نهادهای قضائی نهفته است، یا آنکه نهادهای قضائی به این دلیل مؤثر نیستند که مردم آنها را بر اساس مبانی اصولی خود رد می‌کنند. تردیدی ندارم که این دو موضوع دغدغه‌های صحیحی هستند. اما، شرایط بامیان و ارزیابی‌های مردم در آنجا نشان می‌دهند که النهایه کسانی را باید سرزنش کرد که مسئول ایجاد تجربه جنگ و درس‌های آن هستند، و مجال عدالت‌جویی در آینده در دست کسانی است که قدرت ایجاد اندکی ثبات و صلح درازمدت را دارند. تا زمانی که این مهم به دست آید، به گمانم تنها می‌توان خلاقیت مردم و صبر آنان را در مدیریت مسأله بقاء تحسین کرد و رنج مداوم ناشی از بی‌عدالتی مؤثر را به رسمیت شناخت.